

سازمان خریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

نزور رهبران حزب دمکرات کردستان را محکوم می کنیم

جمهوری اسلامی با ردیگر دست به یک جنایت ننگین زدوطنی یک توطئه تروریستی در بیست و دوم تیر ماه عبدالرحمن قاسملو دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران را با تفاق قادی نماینده حزب در خارج از کشور و یک تن از زکده های عزاق را در اطیش ترور کرد.

هر چند هنوز جزئیات کامل و دقیق این جنایت تروریستی رژیم انتشار نیافته است، اما از اخباری که تا کنون منتشر شده چنین برمی آید که جمهوری اسلامی با یک توطئه دقیق و زیبیش طراحی شده، سران حزب دمکرات را برای مذاکره به یک جلسه دعوت میکند و توطئه تروریستی خود را بمرحله عمل و اجرا درمی آورد. البته این نه اولین و نه آخرین اقدام سرکوبگرانه و تروریستی رژیم علیه مخالفین سیاسی است.

رژیم جمهوری اسلامی در تمام دوران حیات

توضیح و تشریح ۲۲

برنامه سازمان

پس از تشریح بخش حد اکثر برنامه، ضروریست که توضیح مختصری نیز در مورد بخش حد اکثر برنامه بویژه آن جزء که به وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا می پردازد و برخی مطالبات مشخص، فوری و عملی داده شود.

در برنامه سازمان آن جزء که به وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا می پردازد و بشرح زیر فرمولبندی شده است:

"* کمونیستهای کشورهای مختلف در راه اهداف آنها بی مشترک خود که توسط غلبه شیوه تولید سرمایه داری در سراسر جهان معین شده است ناگزیر از اتخاذ مواضع فوری غیرمتشابه اند زیرا سرمایه داری در تمام کشورهای به یک درجه توسعه نیافته و در کشورهای گوناگون، سرمایه داری در محیط سیاسی و اجتماعی گوناگونی توسعه می یابد. در ایران جایی که سرمایه داری هم اکنون به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است، به سبب سلطه امپریالیسم، وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد در صفحه ۷

ننگین خود به وحشیانه ترین شیوه های سرکوب و ترور علیه مردم ایران و مخالفین سیاسی خود دست زده و چنان جانایاتی آفریده است که یک نمونه آن کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی سرکوبگرانه، تروریستی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی بر هیچکس پوشیده نیست. مردم زحمتکش کردستان ایران نیز طی ده سال گذشته ما هیئت ارتجاعی رژیم را با تمام وجود خود لمس کرده اند. جنایاتی که جمهوری اسلامی علیه مردم مبارز کردستان مرتکب شده است بر استی آنچنان عظیم و وحشیانه بوده است که هیچگاه از خاطر خلق قهرمان کردستان محو نخواهد شد. جمهوری اسلامی بنا بر ما هیئت ارتجاعی خود هیچ مخالفتی را بهر شکل آن و از سوی هر جریانی با شد تحمل نمی کند. در صفحه ۳

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

شرایط وخیم و اسفباری که رژیم جمهوری اسلامی به توده های زحمتکش مردم ایران تحمیل نموده است طی چندین دهه اخیر هرگز سابقه نداشته است. چندین سال مداوم است که روز بروز شرایط ما دی زندگی مردم وخیم تر شده است. فقر و فلاکت توده ها بعدا دکم سابقه ای بخود گرفته است. بیکاری وسیع و گسترده، کمبود کالاهای اساسی و نیازهای اساسی روزمره مردم، تورم افسارگسیخته، تنزل حیرت آورش سطح زندگی کارگران و زحمتکشان، ناتوانی اکثریت عظیم مردم ایران از تأمین حد اکثر معیشت، تنها گوشه های از این شرایط وخیم و اسفبار محسوب می شود. این فشارهای مادی با یک رشته فشارهای معنوی تکمیل شده است. دیکتاتوری عریان و سرکوب عریان گسیخته رژیم جمهوری اسلامی که همراه با سلب ابتدائی ترین حقوق سیاسی و مدنی مردم همراه بوده است، شرایط معنوی زندگی مردم را همچون شرایط مادی دشوار و غیر قابل تحمل کرده است. در صفحه ۴

مرگ خمینی و تعمیق تضادها

خمینی به مشکلاتی که پس از مرگش برای "حکومت اسلامی" و بر سر جانشینی وی بوجه خواهد آمد غیر آشنا نبود و بخوبی از خطراتی که در این حیطة رژیم جمهوری اسلامی را تهدید مینمود، با خبر بود. این موضوع که در عین حال بر دیگر سران رژیم نیز پوشیده نبود، پس از برکناری منتظری آشکارتر گردید. موضوع اخیر نه فقط مسئله جانشینی وی را در باهام عمیقی فرور برد، بلکه آینده کل نظام را نیز بس تیره و تاریک ساخت. پس از حذف منتظری، خمینی با تضاد لاینحلی دست به گریبان بود. او از یک سو هیچگونه اعتمادی به مراجع تقلید نداشت و میدانست که هیچیک از آنان نه اهل کشور داری است و نه قادر است به سیاق او در جایگاه او انجام وظیفه کند، از سوی دیگر ضرورت وجود یک مرجع تقلید بر اساس نظام "ولایت فقیه" امری بدیهی و جزء لاینفک "حکومت اسلامی" میدانست و خود وی، با عنوان یک مرجع تقلید، رهبر "جامعه اسلامی" بود و بر همین پایه حکومت میکرد. علاوه بر این قانون اساسی جمهوری اسلامی و نیز تشریح مینمود که پس از مرگ وی، مرجع (ویا مراجع) تقلید دیگری با یستی رهبری جامعه را بدست گیرد. این تناقض، مسئله جانشینی او را با بن بست مواجه میساخت که خمینی راه حل این تناقض را در تغییر و اصلاح قانون اساسی یافت و کمی پیش از مرگ خود در صفحه ۲

با دستهای یاسی

- ★ اهداف رفسنجانی از سفر به شوروی و ...
- ★ "انتخابات" ریاست جمهوری، رژیم را ...
- ★ "وحدت جناحها" یا تشدید تضادها

در صفحه ۱۶

از میان نشریات

☆ وحدت رژیم و "لیبرالیسم" را افشاء سازیم
در صفحه ۵

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

مرگ خمینی و تعمیق تضادها

با مسئله رهبری تعیین تکلیف شود. خزعلی عضو شورای نگهبان، این ضرورت را چنین بیان میکند: "فعالروی ضرورتی که در اجتماع هست خبرگان صلاح دانستند یک نفر (را) ... انتخاب کنند". افراد دستجات مختلف بلافاصله با "رهبر" جدید "بیعت" کردند و این مضحکه تا مدت ها کش داده شد. سران رژیم نیز طی این دوره نه تنها سعی کردند از طرح اختلافات حتی المقدور بپرهیزند، بلکه دائماً وحدت همه جناحها سخن راندند. همه جا اینطور تبلیغ میشد که حمایت از مسئولین ورهبری موجب "رضایت و خشنودی روح امام" میشود. احمد خمینی که "یا دگرا ما" بود و به اعتباری می توانست تا شیرات مشخص و محدودی در این زمینه داشته باشد، از این امر دریغ نکرد و بارها و بارها در صحبت های خود، ضمن حمایت از خامنه ای، توده های مردم را نیز به حمایت از او و دیگر مسئولین فراخواند. او کراراً به مردم "اطمینان" داد که "مسئولان نظام در خطا ما" هستند و کاهش حمایت از مسئولین را "خیانت به امام و انقلاب" نامید. خامنه ای نیز برای آنکه جلوی مخالفتها و اختلافات را بگیرد در ضمن ادای خمینی را در آورده باشد، به حربه زنگ زده "شرع" متوسل شد و مطرح ساخت که "امروز طرح مسائل اختلاف - برانگیز شرعاً ممنوع است و صاحبان قلم و بیان مسئولیت بیشتری در ایجاب وحدت دارند. دشمن سعی دارد مردم را از ادامه حرکت بازدارد و با عمده کردن مشکلات وحدت را مخدوش سازد و ما باید متوجه این دسیسه باشیم" (کیهان - ۸ تیر) و بالاخره رفسنجانی که همواره یک طرفه اصلی اختلافات بوده است، اطلاعات خامنه ای را امری ناشی از "الطاف خفیه الهی" میدانند. او که از وحدت ظاهری خوشحال و شگفت زده شده است میگوید "وحدتی را که امروز در جامعه می بینیم و همچنین هماهنگی میان جریانهای فکری کشور و مسئولان و شخصیت های کشور در غیاب حضرت امام، نمی توان ندیدن دخالت دست غیبی و اراده الهی تحقق یافته باشد" رفسنجانی که بهتر از هر کسی با تضادها و اختلافات درونی رژیم آشناست و با بعد نا بود کننده این اختلافات را نیز میداند، پیرامون "وحدت" جناحها و جریانات فکری عوام فریبی میکند و در همان حال با خطر آنکه از طرح اختلافات جلوگیری کرده باشد و در این فرصت طلائی تا آنجا که میتواند خط خود را پیش ببرد، سخنان خود را اینطور تکمیل میکند "قدر این نعمت الهی را باید دانست و اجازه نداد دشمنان با وارد شدن ازبیراهه این وحدت و یکپارچگی را برهم بزنند" (کیهان - ۱۰ تیر) علاوه بر این آقایان، دیگر سران رژیم نیز هر یک به نوبه خود و تا آنجا که در چنته دارند، درباره وحدت و هماهنگی سخن پردازی می کنند.

محور این تغییرات را نیز ترسیم نمود. جدائی مرجعیت از رهبری، راهی بود که خمینی برای خروج از بن بست تجویز مینمود و ما جدائی مرجعیت از رهبری چیزی نبود جز نفی نظام "ولایت فقیه"! "ولی فقیه" و بنیانگذار جمهوری اسلامی، خود نخستین کسی بود که در او پسین دم حیات، از "ولایت فقیه" "خروج" مینمود و تیشه بر ریشه آن می زد. "شورای بازنگاری قانون اساسی" وظیفه این تغییر و اصلاح را بر عهده گرفت. امام مرگ خمینی پیش از آنکه تکلیف قانون اساسی روشن شود، زیر پای همه دست اندرکاران وحشت زده را خالی کرد و تصمیم عاجل تری را فراروی آنها نهاد. در خلاء ایجاد شده، خطر برآمد توده های بجان آمده و منزجر از زل نظام بیشتر نمایان میگردد. خطری که حیات همه جناحها و دستجات حاکم را بطور جدی و هلاکت بار تهدید میکرد و آنها را به انتخاب تصمیمات سریع میکشاند.

سران رژیم از اوضاع پیش آمده بشدت نگران بودند. روزنامه رسالت در فردای مرگ خمینی این نگرانی را چنین تصویر نمود: "در لحظات حساس و تاریخی کنونی یکی از مهمترین مسائل ... آینده نزدیک حکومت و کشور است ... آیا حکومت اسلامی در فقدان رهبری امام خمینی قادر است به راه خود ادامه دهد؟ برای جبران خلاء رهبری در بعد قانونی چه راهی وجود دارد؟! و سپس برای توضیح بیشتر و بیا پاسخ به این سوالات چنین میگوید "مهمترین رکن ثبات جمهوری اسلامی" رهبری آن است و "بزرگترین آسیبی که ارتحال امام خمینی از نظر تشکیلات حکومتی وارد نموده ایجاد یک خلاء عظیم حکومتی بود ... فقدان رهبری می تواند مهمترین رکن فروریخته شدن ثبات نظام باشد ... شرایط گذران کشور در فقدان رهبری نکته ای بوده که احتمالاً رکان دیگر ثبات نظام را متزلزل میکرد" این عبارات به آشکارترین شکل ممکن هراس فزون از حد سران رژیم را در شرایط پس از مرگ خمینی به نمایش میگذارد. از همین رو آنها ضمن برقراری یک حکومت نظامی اعلام نشده برای مقابله با هرگونه حرکت توده ای، قضیه جانشینی خمینی را به سرعت سرهم بندی کردند تا آنجا که "سرعت عمل" مجلس خبرگان در تعیین خامنه ای بعنوان جانشین خمینی، حتی از جانب یکی از اعضای هیات رئیسه این مجلس "اعجاب انگیز" نیز خوانده شد. با انتخاب خامنه ای بعنوان "رهبر"، تغییر آن بندهای قانون اساسی که در آنها از شرایط رهبری صحبت میشد و قرا بود بعد اصلاح شوند، پیشاپیش بمرحله اجرا درآمده هر چه سریعتر خلاء رهبری پر شود. خلائی که همگان بدان اذعان داشتند و به خطرات مهلک تبعات آن نیز واقف بودند. اوضاع بحرانی جامعه انتخاب سریع یک تصمیم را ضروری و مرتعیین جانشینی خمینی را غیر قابل تعویق میساخت و فرصتی باقی نمیگذاشت که ابتدا قانون اساسی اصلاح شود و بعد

اما حقیقت آن است که وحدتی میان جناحها در کار نیست. وحدت اگر میان آنها هست، وحدتی دیرین، وحدت در خصومت با توده هاست. وحدت در وحشت است، وحشت از کارگران و زحمتکشانی که بیش از ده سال با خشن ترین شیوه ها سرکوب و استتار شده اند. وگرنه اختلافات درونی آنها نه تنها کاهش نیافته است بلکه روز بروز تشدید شده و پس از مرگ خمینی، موارد آن نیز افزایش یافته است. همین جناب رفسنجانی در همان حال که از "وحدت" دم میزند، در هر گام عملی که برمیدارد مجبور است به خمینی رجعت کند و در مقابل مخالفین، با و تکیه زند. فی المثل در مورد برقراری مناسبات نزدیک و گسترده با اتحاد جماهیر شوروی در نماز جمعه نهم تیرماه چنین میگوید که مبتکر اصلی زمینه سازی مسافرت وی به شوروی، خود خمینی بوده است و اینکه به دنبال حرکت جدید گورباچف، خمینی ابتکار نوشتن نامه ای را بدست گرفت و بعد هم وزیر امور خارجه شوروی را به حضور پذیرفت و از اینجا چنین نتیجه میگیرد که "این سند محکمی است که حضرت امام این راه را ترسیم کردند و موقعی هم که سفر من مطرح شد ایشان از سفر من اظهار رضایت فرمودند و گفتند بروید که روابط دو کشور را احسن کنید و خط را کاملاً خود ترسیم کرده بودند" وقتی که "وحدت" میان جناحها و جریانات فکری مختلف موجود است، معلوم نیست این توضیحات به چه منظوری ارائه میشود و اساساً چه نیازی به این سندهاست؟ رفسنجانی که خوب میداند اتفاقاً این سیاست از جانب همه طرفداران شعار "نه شرقی نه غربی" زیر سوال رفته است، اضافه میکند که "خوشبختانه این تفسیر درستی بر تخته شرقی نه غربی ما شد، که امروز شیطان ها القاء نکنند که بعد از امام خط نه شرقی نه غربی مخدوش شده است و حجتی این قرار دادهای مسأله ای بود که امام از آنها آگاهی داشتند" (ک - ۱۰ تیر) روزنامه کیهان سپس اضافه میکند که "حجت الاسلام رفسنجانی همچنین از هشیاری نمازگزاران که داوطلبانه شعار مرگ بر شوروی را پس از سفر اخیر در شعارها حذف کرده بودند تشکر کرد و گفت: این انتخاب درستی است چون با سطح روابطی که ما داریم معنا ندارد این شعار را بدهیم و این شعار متعلق به تاریخ گذشته و به خاطر کارهای بدی بود که آنها انجام دادند" اما "حزب الله" و دیگر مخالفین این سیاستها، یعنی همان "شیطان ها" می مورد نظر رفسنجانی، گرچه هنوز از ضرب مرگ خمینی گیج و منگ هستند، اما بهر حال صدایشان شنیده میشود. مثلاً احمد خمینی که در نخستین روزهای پس از مرگ خمینی مردم را به حمایت از مسئولین فرا میخواند، روزهای بعد از آنها میخواهد که مواظب و مراقب "اهداف" و "راه امام" باشند و حرکت مسئولین را بدقت دنبال کنند. احمد خمینی درست یک روز بعد از سخنرانی رفسنجانی از "امت حزب الله" که آنها



مرگ خمینی و ...

را "ادامه دهندگان راه امام" خطاب نمود، خواست که رویدادهای او مرجع معرا را زیر نظر بگیرند تا در "مسیر اهداف و راه امام" خللی پیش نیاید. او خطاب با بین اقشار اضافه نمود که "شما باید حرکت مسئولین را بدقت دنبال کنید و مسئولین بدانند که باید خط امام را تا تحقق کامل ادامه دهند" "امت حزب الله" بایستی در مقابل آن عده معدودی که میخواهند مسیر جامعه را از خط امام منحرف کنند با تمام وجود مقابله نموده و اجازه ندهند در زحمت و تلاشهای امام عزیزمان دست آوردهای انقلاب اسلامی کوچکترین خللی وارد آید "گرچه سخنان احمد خمینی هنوز صراحت لازم برخوردار نیست، با این وجود جهت اصلی آن از هم اکنون معلوم است، او میخواهد برای حفظ و تداوم "خط امام" "امت حزب الله" را به صحنه بکشد و از طریق آنها، مسئولین را در چارچوبهای پیشین نگاه دارد. "هشیا رباشید که استیکار با تبلیغات گسترده خود در تلاش است این معنا را شایع کند که بعد از امام انقلاب شکست خواهد خورد و این میشود و این میشود و این میشود" امام هستی که با بیستی با حضور خود در صحنه های نبرد با کفر جهانی، تبلیغات و نقشه های شوم آنان را نقش بر آب کنید... اگر خدا یا ناکرده روزی ما به یکی از این دو قطب (شرق یا غرب) متکی شویم دیگر مبارزه ما معنائی نخواهد داشت" (ک - ۱۱ و ۱۲ تیر، پرا نترونا کیدا زماست)

علاوه بر این اختلافات استنباط آقایان از سیاست "نه شرقی نه غربی"، هم اکنون بر سر این که چه کسی مرجع تقلید باشد اختلاف هست، بر سر این

را به "فضل و عنایت" "خالق و پروردگار" نسبت بدهند، حال آنکه این ترس از خلاق است که آنها را بهم نزدیکتر میسازد!

بنا بر این بدون هیچگونه شک و تردیدی تضادهای و اختلافات میان جناحها و دستهجات مختلف هیات حاکمه بیش از پیش تشدید میشود و بحران حکومتی دامنه وسیعتری بخود میگیرد و هیچ موعظه و پیامعجزهای جلوداران انفجار این تضادهای نیست. نه فقط به این دلیل که پایه گذار نظام جمهوری اسلامی که نقش بسیار مهمی در "حکومت اسلامی" ایفا میکرده دیار عدم رهسپار شد، نه فقط بدلیل آنکه خود "ولی فقیه" با صحنه گذاشتن برجدهای مرجعیت از رهبری، شکست نظام "ولایت فقیه" را اعلام نمود، و نه فقط بدلیل آنکه در تحولات اخیر جناح بازاریها، اتکاء خاصه ای از قدرت بیشتر و موقعیت بهتری برخوردار شد و جناح رقیب که به عقب رانده شده است مترصد عکس العمل است، بلکه با لایح با این دلیل که بحران موجود اساسا یک بحران انقلابی است، بحران حاد دومی است، که رژیم جمهوری اسلامی را در خود فرو برده است، ریشه های عمیق اقتصادی - اجتماعی و سیاسی دارد.

اختلافات میان جناحها و دستهجات حاکم در اساس از این بحران نشأت میگیرد و عبارت دیگر بحران حکومتی جزء لاینفک رژیم است. واضح است که انتخاب خا منه ای به جانشینی خمینی نه تنها نتوانسته است خلاء رهبری را پر کند، و به اختلافات موجود در این حیطه خاتمه بخشد بلکه خود موجب بروز اختلافات جدید و تشدید بیش از پیش تضادهای نیز گشته است. مجموعه این تحولات، جمهوری اسلامی را بیش از پیش تضعیف نموده و شرایط سرنگونی آن را فراهم تر ساخته است.

چیزی نمی داند، بنا بر این حصول به حق تعیین سرنوشت مستلزم تشدید مبارزه برای سرنگونی آن است. پیشمرگان حزب دمکرات کردستان نیز می آموزند که تحقق خواسته های مردم کردستان جز از طریق تشدید مبارزه مسلحانه برای برافکندن این رژیم ارتجاعی ممکن نیست. تنها مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک در ایران میتواند مطالبات همه مردم ایران، از جمله مطالبات خلق ستمدیده کرد را محقق سازد.

سازمان ما در عین حال که هرگونه سیاست سازشکارانه را محکوم و مردود میداند، ترور عبدالرحمن قاسملو و همراهان او را به دست تروریستهای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی شدیداً محکوم میکند و از زنده های مردم سراسر ایران میخواهد که برای پایان بخشیدن به این جنایات هولناک رژیم، مبارزه خود را برای سرنگونی آن تشدید کنند.



ترور رهبران حزب دمکرات ...

خود عبدالرحمن قاسملو قربانی آن شد. رژیم جمهوری اسلامی بنا بر این سیاست فوق ارتجاعی اش حتی این سیاست سازشکارانه حزب دمکرات را تحمل نکرد و بجای تدارک جلسه مذاکره برای حصول توافق، تدارک ترور عبدالرحمن قاسملو و همراهان او را دید و بشکلی حساب شده و دقیق آن را مرحله اجرا در آورد.

مردم کردستان چه درسی باید از این وقایع بیاموزند؟ تردیدی نیست که خلق ستمدیده کرد با مبارزه آشتی ناپذیر ده ساله خود با رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که برای تحقق خواسته های برحق خود راه مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را برگزیده است. ترور رهبران حزب دمکرات، با زهم به آنها می آموزد که رژیم جمهوری اسلامی اهل صلح و مصالحه و امتیاز نیست. این رژیم جز با زور و سرکوب، ترور و اختناق

کم نیست نمونه هایی که حتی انتقادهای برخی از نیروهای درون حاکمیت از سیاستهای هیئت حاکمه با سرکوب و بربروشده است. ما جرای منظری آخرین نمونه از این دست بود. تحت چنین شرایطی چه کسی و چگونه از این رژیم ارتجاعی و ضد دمکراتیک میتواند انتظار تحقق اندکی از خواسته های مردم را داشته باشد؟ آیا رژیمی که حتی مرتجعینی نظیر بازرگان، بنی صدر، منتظری و امثالهم را تحمل نمی کند، میتواند حزب دمکرات کردستان را تحمل کند و یا با تحقق حتی جزء ناچیزی از خواسته های این خلق ستمدیده موافقت کند؟ خیر! پس چگونه میتوان سیاست حزب دمکرات را برای حصول توافق با جمهوری اسلامی که از مدتها پیش آغاز شده است، توضیح داد؟ پاسخ این مسئله نیز روشن است و به ما هیئت سازشکارانه و سیاستهای محافظه کارانه این حزب بازمیگردد. سیاستی که

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

مردم ایران تحت یوغ اسارت بارز رژیم بسمیبرند که با تلفیق عیان و آشکار دین و دولت دشمنی خود را با هرگونه آزادی و دمکراسی نشان داده، مردم ایران را از هرگونه حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی محروم نموده و دهها هزار تن را بجزم داداشتن اعتقادی سواى آنچه که جمهوری اسلامی می پسندد تیرباران کرده است. این رژیم ضد دمکراتیک و ارتجاعی دست به چنان جنسایات وحشیانه ای علیه مردم ایران زده است که در نوع خود کم سابقه می باشد.

بدیهی است که این همه ستم و فشار و سرکوب بلاجواب نبوده است. توأم با تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی بر میزان خشم و انزجار مردم از این رژیم افزوده شده و دامنه ناراضی و اعتراض توده ای پیوسته و وسعت گرفته است. اکنون اکثریت عظیم توده های مردم رودر روی رژیم قرار گرفته و خواستار سرنگونی آن هستند. این وسعت گرفتن دامنه ناراضی توده ای، بر اوضاع خود رژیم نیز تا شير گذارده و بحران سیاسی را تشدید کرده است. جمهوری اسلامی که این همه مصائب اجتماعی را به مردم ایران تحمیل کرده است، امروز بیش از همیشه در چنگال یک بحران سیاسی دست و پا می زند و قادر به کنترل اوضاع و موازین بحران نیست. هیچ چشم اندازی جز تشدید بحران سیاسی در برابر رژیم قرار ندارد. تحت یک چنین شرایطی که امر سرنگونی جمهوری اسلامی به وظیفه ای مبرم تبدیل شده است، طرح شعارهای عملی بیش از هر زمان دیگر میتواند توده مردم را بسیج کند و متشکل سازد و به امر انجام وظیفه بزرگ آنها یاری رساند. سازمان ما از مدت ها پیش شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را بعنوان شعارى که بدرستی اهدا فو و وظائف انقلاب ایران را در نخستین مرحله آن منعکس میسازد، مطرح کرده است. این شعار اکنون بیک شعار تبلیغی تبدیل شده است. شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، تبلور همه خواستها و مطالبات مردم از انقلاب محسوب میگردد. جمهوری دمکراتیک خلق که می باید بر ویرانه های جمهوری اسلامی بنا گردد، خلاصه و بیابان اعمال حاکمیت مستقیم توده ها و برقراری یک دمکراسی توده ایست که در آن حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی مردم به کاملترین و پیگیرترین وجه ممکن تا مین میگردد و همه مطالبات انقلابی - دمکراتیک، ضد امپریالیستی و رفاهی توده مردم متحقق خواهد شد. اما هر چند که این شعار کاملترین و جامع ترین شعار ممکن برای انجام وظایف انقلاب محسوب میگردد و در عین حال هم اکنون در میان بخش وسیعی از توده های مردم

نیز نفوذ کرده است، اما مقتضیات شرایط کنونی ایجاب میکند که با علاوه بر این شعار و تبلیغ و ترویج مداوم و مستمر آن، به طرح شعارهای مشخص تری بپردازیم که بیا نگرعالمترین و اساسی ترین خواسته های توده مردم باشد، این خصوصیت را دارا باشد که سریعاً توسط مردم جذب شوند و به یک نیروی مادی تبدیل گردند. یک نمونه از چنین شعارهایی، شعار کار، نان، آزادی، حکومت شورائی است. که در حقیقت بیان مشخص تر همان شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است و در خدمت تحقق آن می باشد. امروزه میلیون ها تن از زحمتمکشانی ایران که تعداد آنها به حدود ۵ تا ۶ میلیون نفر میرسد بیکارند و گروه کثیری در حالت بیم و هراس از بیکاری شدن بسر می برند. این جمعیت عظیم بیکار که در منتهای فقر و مسکنت بسر می برد قربانی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و سیاستهای فئودال - ارتجاعی جمهوری اسلامی است. آنها طالب کارند تا بتوانند از این فقر کمر شکن نجات یابند و زندگی خود را نوازش دهند. اما سرمایه داران ایران که این همه سودا حاصل دسترنج و استثمار کارگران بیچاره را، بحران اقتصادی را دست آویز قرار داده و هر روز گروه دیگری از کارگران را اخراج و بیکار می کنند.

فقر و گرسنگی گسترده، کمبود اساسی ترین ما یحتاج مردم، از جمله کمبود نان که هم اکنون صف های طولی برای آن ایجا شده است و خطر بروز یک قحطی جدی و همه جانبه یکی دیگراز مسائل عمومی توده های مردم است. طی چند سال گذشته از این جهت نیز مدام وضع وخیم تر شده و با توجه به سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی از این هم وخیم تر خواهد شد. کمیابی نان روز بروز محسوس تر میشود، کمبود اساسی ترین ما یحتاج روزمره کارگران و زحمتمکشانی ابعادی وخیم تر از این بخود خواهد گرفت، گرانی و افزایش روزافزون کالاها قدرت خرید ابتدائی ترین ما یحتاج را نیز از آنها سلب خواهد کرد و فقر و گرسنگی تشدید خواهد شد. جمهوری اسلامی جزو خا متا و ضاع کاری نکرده و نخواهد کرد.

خواست آزادی و دمکراسی یکی از فراگیرترین مطالبات توده های مردم است. همه مردم ایران از بی حقوقی و فقدان آزادی و دمکراسی، سرکوب و اختناق رنج می برند و خواستار دمکراسی و آزادی هستند، اما جمهوری اسلامی که با سلب حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی از مردم و برقراری یک دیکتاتور عریان و عنان گسیخته مردم را در بی حقوقی تام و تمام قرار داده است، تمام یالت دمکراتیک و آزادیخواهان و وسیع تری را

در میان مردم برانگیخته و آنها را بیش از پیش به مبارزه برای آزادی و دمکراسی را سخ تر نموده است.

بهر کس روشن است که این عمومی ترین خواسته های مردم، ما دام که جمهوری اسلامی بر سر کار است متحقق نمی گردند. اما یک حکومت انقلابی - دمکراتیک میتواند با سپردن ابتکار عمل بدست توده ها، و ایجا دموانوع بر سر راه غارتگریها و سودهای بی حد و حساب سرمایه داران آنها را به فوریت حل کند. ایجا دین حکومت انقلابی - دمکراتیک مستلزم بدست گرفتن قدرت توسط توده های مردم، درهم شکستن ماشین دولتی موجود و اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه از طریق شوراهاست. لذا طرح شعار حکومت شورائی، ایده دولت طراز نوین و اعمال حاکمیت توده ای! بیان میدارد که با جمهوری دمکراتیک خلق منطبق است. در این شعار، "حکومت شورائی" صرفاً بیان اعمال حاکمیت مستقیم توده ای در جمهوری دمکراتیک خلق است، و نه "جمهوری شورائی" که شکل مشخص دیکتاتور پرولتاریاست. چرا که یکی از وجوه اصلی تمایز میان جمهوری دمکراتیک خلق و جمهوری شوروی در این است که جمهوری شوروی بیانگر دیکتاتور پرولتاریاست و از همان آغاز وظائف سوسیالیستی را در دستور کار قرار می دهد، در حالیکه در جمهوری دمکراتیک خلق مقدم بر استقرار دیکتاتور پرولتاریا، دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی یعنی یک دمکراسی توده ای برقرار میگردد که سپس به سلطه یکپارچه پرولتاریا یعنی دیکتاتور پرولتاریا می انجامد.

شعار کار - نان - آزادی - حکومت شورائی آن شعاری است که در لحظه کنونی میتواند ما را در امر بسیج توده های مردم و تحقق اهداف انقلاب یاری رساند.



با کمکهای مالی خود
سازمان جریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)
را یاری رسانید

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران



از میان

نشریات

پژوهش و وحدت زفریسم و لبرالیسم را افشاء سازیم

چندی پیش سیمدنفرانما پندگان پارلمان اروپا، طی صدور یک قطعنامه در "محکومیت رژیم جمهوری اسلامی بخاطر نقض حقوق بشر در ایران، حمایت خود را از سازمان مجاهدین بعنوان جانشین رژیم فعلی اعلام داشتند. در این قطعنامه ضمن آنکه با برخی از سیاست‌های رسوا شده جمهوری اسلامی آنهم بروفق تما یلات و منافع این گونه نهادها ی بورژوازی و امپریالیستی برخورد شده بود، در عین حال "شورای ملی مقاومت" که همان سازمان مجاهدین خلق باشد، بعنوان "نماینده مردم ایران" معرفی گردید. تلاش امضا کنندگان قطعنامه این بود که از تنفر و انزجار عمیق توده های مردم ایران نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و همچنین از فضای ضدیت و مخالفت موجود در بین مردم سیرکشورها نسبت به این رژیم - بغایت ارتجاعی، به سود معادلات سیاسی باب میل دولت امپریالیستی و تا مین منافع در زمدت آنها سوء - استفاده نمایند. این حرکت پارلمان اروپا که بخاطر تحمیل برخی فشارها به رژیم جمهوری اسلامی اتخاذ گردید، اساسا یک مانور دیپلماتیک از جانب دولت امپریالیستی و در راستای تائید و به ترویج در دستر تر منافع آنها بود ضمن آنکه بروی جریان بورژوازی سازمان مجاهدین خلق نیز، حساب ویژه ای باز گردید. از اینرو نه تنها بار دیگر ما هیت اینگونه نهادها ی بورژوازی - امپریالیستی و همچنین سازمان بورژوازی مجاهدین را - برملا ساخت، بلکه علاوه بر آن، موجبات افشاء بیش از پیش برخی دیگر از جریان های سیاسی را نیز فراهم ساخت.

در همین رابطه سازمان "اکثریت" (جناح گشتگر) همراه با برخی دیگر از گروه های بورژوازی "لیبرال" و فرمیست از قماش خود، نامه - ای به پارلمان اروپا ارسال نمود. این نامه هم به لحاظ مضمون آن که در پوشش انتقاد از نمایندگان پارلمان اروپا ارائه میشود و هم به لحاظ افرا دو نیروهای که زیر نامه را امضاء کرده و پای یک اقدام مشترک رفته اند و بالاخره به لحاظ هدفی که این نیروها در تعقیب آن هستند، ماهیت اپورتونیستی و سازشکارانه اینگونه جریان های تارابر ملا میسازد. در این نامه که خطاب به "نمایندگان محترم" پارلمان اروپا نوشته شده است، ضمن تعریف و تمجید از این "نمایندگان"، نسبت به صدور همان بیانیه یا قطعنامه ای که ذکر آن رفت، اظهار "قدر دانی" شده و این اقدام "پاسخی مساعده به مطالبات بر حق مردم ایران و سازمانهای سیاسی" نیز قلمداد گشته است. نویسندگان نامه با یک برخورد بنیاسطحی و عوامفریبانه، بی آنکه

از ماهیت این نهادها امپریالیستی سخنی بمیان آورده باشند، آنچنان تصویری از پارلمان اروپا و نمایندگان آن بدست میدهند که توگویی هیچ هدف و مقصودی پشت این موضعگیری ها جز همان احقاق "حقوق مردم ایران" وجود ندارد و نمایندگان پارلمان اروپا عینا برای تحقق همان مطالباتی بیانیه و قطعنامه ما در کرده اند که توده های مردم ایران برای آن مبارزه میکنند! البته در این نامه از اینکه نمایندگان پارلمان اروپا سازمان مجاهدین را بعنوان جانشین "رژیم خمینی" شناخته - اند اظهار تاسف شده و همچنین این مسئله "خطائی" شمرده شده است که "در شان" پارلمان اروپا نیست. در این نامه آمده است: "متاسفانه امضاء کنندگان بیانیه یا پیشنهاد "شورای ملی مقاومت" بعنوان نیروی جانشین رژیم خمینی و "نماینده مردم ایران" دچار خطائی جدی شده است که در شان مجلس اروپا نیست!"! همانطور که ملاحظه میشود، آقایان نویسندگان نامه، نه تنها کاری به ماهیت این نهاد بورژوازی ندارند، نه تنها در مورد اهداف پشت پرده و سودجویانهای موضع - گیری سخنی نمی گویند، بلکه پیرامون آن به توهم پراکنی نیز مشغولند. آنان چینی - القاء میکنند که گویا چنین موضعگیری های (یعنی تائید سازمان مجاهدین) "در شان" مجلس اروپا نیست و مثلا مغایر ما هیت و عملکرد این نهاد بورژوازی - امپریالیستی است! معلوم نیست چرا حمایت نمایندگان از حزب بورژوازی تعدادی از کشورهای امپریالیستی که در یک پارلمان مجتمع شده اند از یک سازمان بورژوازی (سازمان مجاهدین) نباید اتفاقا دقیقا "در شان" آنهاست و اگر بخوا هیسم دقیق تر صحبت کنیم، در انطباق کامل با ماهیت چنین نهادی است. یک نهاد بورژوازی برای تامین منافع در زمدت دولت امپریالیستی از هم اکنون برای آینده این دولت ها سرمایه گذاری میکنند و میان نیروها و سازمانهای بورژوازی چه زمانی مناسبت تر از مجاهدین و چندین و چند بار مورد حمایت دیگر نمایندگان از دیگر پارلمان های مشابه نیز قرار گرفته اند؟! دوستی خود را با امپریالیستها به اثبات رسانده اند؟ ممکن است از نظر شما آقایان زفرمیست، مجاهدین هنوز هم یک نیروی "انقلابی"، "ترقی خواه" و غیره بحساب آید، ممکن است شما شیفتگان اتحاد "همه نیروهای سیاسی مخالف" "رژیم خمینی" چنانچه اندن دخول به "شورای ملی مقاومت" را پیدا کنید با سر به آن وارد شوید و آن را یک "جبهه وسیع" یا شرکت "طبقات و اقشار خلقی" هم بخوانید، اما دولت امپریالیستی خوب میدانند که ماهیت مجاهدین و "شورای ملی مقاومت" شان چیست. مردم زحمتکش ایران نیز

مجا هیدین و "شورای ملی مقاومت" آنها را خوب شناخته اند. از همین رو حمایت پارلمان اروپا و کشورهای امپریالیستی از این سازمان را درک میکنند و از این امر مانده اند انگشت بدشان و متعجب نمی مانند. کارگران و زحمتکشان ایران می فهمند که همان علل و انگیزه های که دیروز نمایندگان کنگره آمریکا را به جانبداری از سازمان مجاهدین واداشت، امروز میتواند پارلمان اروپا را به حمایت از "شورای ملی مقاومت" وادارد. مردم ایران خوب میدانند و به تجربه آموخته اند که هم پیمانان و دوستان بین المللی سازمان مجاهدین، در زمره دشمنان آنها هستند، کسی که نه فقط کارگران را در کشورهای خود استثما روسرکوب میکنند، بلکه خلق ها و ملل تحت ستم را نیز به بند کشیده و به وحشیانه ترین شکل ممکن، کارگران را در این کشورها استثما روغارت میکنند. از اینرو فریب عوامفریبی های گاه و بیگاه این دولت ها و پاندها - های وابسته به آنها را نمی خورند، همانطور که فریب شعارهای توخالی "ضد امپریالیستی" رژیم ارتجاعی و ضد مردمی جمهوری اسلامی را نمی خورند. مردم ایران میدانند که دولت امپریالیستی زمانی نسبت به سیاست های بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی عکس العمل نشان داده و دست به اقدام عملی علیه آن میزنند که پای منافع خود آنها در میان باشد یعنی صرفا بخاطر تامین منافع خودشان و نه برای آنکه مثلا خواهست مردم ایران متحقق شده باشد. پس از ماجرای صدور حکم قتل سلمان رشدی و عکس العمل متحد کشورهای عضو با زامشترک در تعلیق مناسبات دیپلماتیک با دولت ایران، این مسئله یا یستی بقدر کافی روشن شده باشد. دولت های که زندان، شکنجه و کشتار جمعی زندانیان سیاسی را در ایران نا دیده میگردانند به مبارزه توده ها بخاطر آزادی زندانیان سیاسی واقعی نمی نهند، سرکوب خشن آزادیهای دمکراتیک را امری عادی و طبیعی جلوه میدهند و در مقابل فریاد میلیون ها انسان زحمتکش ایرانی که در سایه شوم و نکبت بار حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی به فقر و تنگدستی کم نظیری سسوق داده شده اند خاموش مانده و جنایات بی حد و مرز رژیم را مسکوت میگذاشتند... ناگهان سکوت خود را شکستند و جمهوری اسلامی را بخاطر صدور فرمان قتل نویسنده کتاب "آیات شیطانی" متحداً محکوم ساختند. آیا واضح نیست که آنها با نیت خود جمهوری اسلامی را محکوم نمودند؟ آیا بقدر کافی روشن نیست که آنها برای تامین منافع خود دست به این عمل زدند؟ و نه بخاطر آنکه محکوم ساختن جمهوری اسلامی خواست توده های مردم بود؟! اما امضاء کنندگان نامه کاری به این صحبت ها ندارند. هدف آنها در واقع مخدوش نمودن مطالبات توده ها، محدود ساختن این مطالبات در حد مطالبات بورژوازی و به انحراف کشاندن جنبش توده ایست. فرمیستها که سالهاست

★ اهداف رفسنجانی از سفر به شوروی و تأثیر آن بر وضعیت رژیم

حالی انجام گرفت که جمهوری اسلامی یکی از بحران‌ترین دوره‌های حیات خود را میگذراند. در حالیکه وضعیت اقتصادی رژیم بشدت وخیم است و حکومت برای سروسانان بخشیدن به وضعیت اقتصادی خود، راه تعمیق بیشتر مناسبات با امپریالیست‌ها را در پیش گرفته بود، صدور فتوای قتل سلمان رشیدی توسط خمینی و مسائل متعاقب آن، حکومت اسلامی ایران را در انزوای سیاسی شدیدی قرار داد. دولت‌های امپریالیست در عین استقبال از گسترش مناسبات با حکومت اسلامی ایران، تلاش کردند با اعمال فشارهای سیاسی و بعضاً اقتصادی، رژیم را وارد رنددستا زانگونه اقدامات تیربارانه و درودچهارچوب‌موردنظر آنان قرار گیرد. مصوبه سبدمتن انزما یندگان پارلمان اروپا علیه جمهوری اسلامی که دول عضوها را مشترکاً به اعمال تحریم‌های شدید اقتصادی و سیاسی علیه رژیم فرا میخواند، و حمایت آنان از مجاهدین به جای رژیم جمهوری اسلامی رژیم را شدیداً منزوی ساخته بود. در این حال جمهوری اسلامی برای خروج از انزوای راه گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی را در پیش گرفت. مرگ خمینی، ضربه کاری دیگری بر پیگری پوسیده رژیم وارد آورد و حکومت که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود، روند گسترش مناسبات با دولت شوروی را تسریع کرد. سفر رفسنجانی به شوروی که بلافاصله پس از مرگ خمینی صورت گرفت، با این هدف انجام شده که انعقاد قرارداد فروش گاز به شوروی و انعقاد قراردادهای سیاسی و نظامی با این کشور را به اهرمی برای سروسانان دادن به وضعیت اقتصادی و سیاسی، تبدیل نماید، از آن برای خروج از انزوای سیاسی بهره جوید، و با مانور کردن در مقابل امپریالیست‌ها، آنها را ناگزیر نماید دست از لجاجت بردارند و سیاست انزوای جمهوری اسلامی را کنار بگذارند. سفر رفسنجانی به شوروی پس از مرگ خمینی، گذشته از آوردن اهداف کلی جمهوری اسلامی از این سفر عقد قراردادها، نتیجه مشخصی برای تقویت موقعیت شخصی وی در درون هیئت حاکمه نیز در برداشت. شرایط بحرانی رژیم پس از مرگ خمینی و نقشی که سفر وی به مسکو و عقد قراردادها دولت شوروی می‌توانست در وضعیت رژیم ایفا نماید، موقعیت فردی وی را در حکومت تحکیم نمود. جلب حمایت شوروی بر سر موضع جمهوری اسلامی در آتش بس میان ایران و عراق و کسب توافق شوروی بر سر فروش تسلیحات به حکومت ایران، همگی در خدمت تقویت شخص رفسنجانی در درون هیئت حاکمه نیز عمل میکردند.

اما گذشته از اهدافی که حکومت اسلامی ایران از نزدیکی با اردوگاه سوسیالیسم دنبال میکند و شرایطی که زمینه سفر خیر رفسنجانی به مسکو را از جانب جمهوری اسلامی فراهم نموده بود،

دولت اتحاد شوروی تحت تاثیر انحرافات خود، با عمده کردن منافع اقتصادی و علاو وظیفی را که در قبال پرولتاریای ایران دارد، قربانی گسترش مناسبات با رژیم سفاک و ارتجاعی جمهوری اسلامی نمیداند. در حالیکه طبقه کارگر و توده‌های مردم ایران تحت شدیدترین ستم و استثمار قرار دارند و رژیم جمهوری اسلامی ابتدائی‌ترین حقوق آنان را سلب نموده است، دولت شوروی مناسبات خود را با جمهوری اسلامی گسترش می‌دهد و برای موجه جلوه دادن این سیاست انحرافی و زیانبار خود توجهات سیاسی و ایدئولوژیک نیز ابداع می‌نماید تا ماهیت حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی را وارونه جلوه دهد. بطور نمونه را دیومسکو در آستانه سفر رفسنجانی به شوروی، به تعریف و تمجید از رژیم جمهوری اسلامی پرداخته و افزود: "تمایل غرب‌بر این است که ایران در انزوای سیاسی کامل قرار گرفته و در نهایت امر انقلاب اسلامی منجر به شکست گردد. در این شرایط همکاری ایران و شوروی به تهران کمک میکند که در مقابل فشار کشورهای امپریالیستی ایستادگی کرده و ارزشهای انقلابی خویش را حفظ نماید."

کارگران ایران وقتی تحلیل را دیومسکو درباره "ارزشهای انقلابی" جمهوری اسلامی را می‌شنوند، تنها تا سقف عمیق خود را از رشد انحرافات حزب کمونیست سوسیالیست‌های انحرافی دولت شوروی ابراز نمی‌دارند. آنان که ۱۰ سال تمام در زیر فشار استثمار، فقر، گرسنگی و بی‌حقوقی مطلق، ماهیت رژیم را با گوشت و پیوست خود احساس کرده‌اند، وقتی نغمه سرانی ارگان تبلیغاتی دولت شوروی درباره "ارزشهای انقلابی" جمهوری اسلامی را می‌شنوند، متحیر میشوند که چگونه دولت شوروی برای تامین منافع اقتصادی خود، بر وظایف انترناسیونالیستی خود پشت پا می‌زنند، مطالبات برحق کارگران ایران و مبارزات آنان علیه جمهوری اسلامی را الگداملی کند و با قلب ماهیت بین رژیم بربرمنش، از دهان عمومی را نسبت به ماهیت ارتجاعی آن مشوب می‌نماید. بیپوده نیست که رفسنجانی این شیوا در متجع هم - صدا با بورژوازی جهانی و تمام دشمنان طبقاتی پرولتاریا، رشد انحرافات حزب کمونیست شوروی و سیاست‌های آقای گورباچف را می‌ستاید. بیپوده نیست که وی افکار گورباچف را انقلابی در مارکسیسم میخواند. دولت شوروی به جای حمایت از مبارزات کارگران و توده مردم ایران چنان سیاست‌هایی در پیش گرفته است که بورژوازی فریاد تحسین سر داده است. بدون شک پرولتاریای ایران اینگونه سیاست‌ها و موضعگیری‌های دولت شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی را فراموش نخواهد کرد و هرگونه انحرافات حزب کمونیست کشورهای اردوگاه ازوظائف انترناسیونالیستی شان را محکوم میکند.

بهرور، گذشته از تحلیل مشعشعانه رادیو مسکو و سخنگویان شوروی اما هیئت جمهوری اسلامی ایران باید دید این همکاری بیدریغ اتحاد شوروی در خارج ساختن رژیم ایران از انزوای سیاسی و کمک به حفظ "ارزشهای انقلابی" آن تا چه حد قادر است حکومت اسلامی را در حل بحران اقتصادی و سیاسی یاری رساند.

نخستین با دید گفت بحران اقتصادی که بیش از یک دهه است تمام می‌ارکان اقتصاد ایران را در بر گرفته است، ژرف‌تر از آن است که کمک‌های اتحاد شوروی بتوانند به حل آن کمک کند. ساخت سرمایه داری وابسته ایران سبب شده است اقتصاد ایران با هزاران رشته مرئی و نامرئی با سیستم جهانی سرمایه داری و سرمایه مالی پیوند داشته باشد و با شدوی نقشی که در تقسیم کار بازرجانی سرمایه به ایران واگذاشته است، این اقتصاد وابسته و بیمار تنها در ارتباط ارگانیک با سیستم جهانی اقتصاد سرمایه داری و سرمایه مالی قادر به ادغامه حیاتی است. بنا بر این کمک‌های مالی، فنی، تکنولوژیک و صنعتی اتحاد شوروی، قادر نخواهد بود در رابطه با حل بحران اقتصادی ایران به حکومت اسلامی مدد رساند. از این گذشته، اجرای کامل موافقتنامه ایران و شوروی مستلزم آن است که جمهوری اسلامی ایران با انجام اقدامات و سرمایه گذاری‌های اولیه، زمینه را برای اجرای آنها فراهم نماید. چنین زمینه سازی‌ها مستلزم صرف مبالغ هنگفتی سرمایه و تخصیص سایر منابع از سوی جمهوری اسلامی است که رژیم در شرایط فعلی فاقد آن است. دولت شوروی نیز با توجه به وضعیت اقتصادی خود، تنها قادر است بمیزان محدودی وام و سایر منابع را در اختیار جمهوری اسلامی بگذارد و در صورتیکه جمهوری اسلامی موفق شود از کشورهای امپریالیستی وام دریاقت نماید، طبیعتاً آنان به جمهوری اسلامی اجازه نخواهند داد سرمایه آنان برای زیرساخت‌های طرح‌های اقتصادی و صنعتی دولت شوروی بهره برداری نماید. ثانیاً علی‌رغم اینکه دولت شوروی به تبلیغ حول ثبات سیاسی حکومت ایران مشغول است، رژیم جمهوری اسلامی بنا بر مجموعه وضعیت اقتصادی و سیاسی حکومتی بی‌ثبات است که این بی‌ثباتی و عدم چشم‌انداز بر بحران حکومتی آن دامنه می‌زند و تضادهای درونی حکومت، بر تمام عرصه‌های عملکرد رژیم تا شير میگذارد. مناسبات اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی نیز از این قاعده مستثنی نیست. همین بس که گفته شود جناحی از هیئت حاکمه ایران حتی قادر نیست نزدیکی مصلحتی جمهوری اسلامی با اردوگاه سوسیالیسم را تحمل نماید و در شرایطی که ارگان‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی در رابطه با عقد قراردادها اتحاد شوروی به نفع جمهوری اسلامی تبلیغ میکردند، این جناح فریادها می‌زند "نه شرقی، نه غربی" خود را ساثر کرد و مزه سرداد که پس از مرگ خمینی شعار "نه شرقی" جمهوری اسلامی کمرنگ شده است.



توضیح و تشریح برنامه سازمان

۲۲

از صفحه ۱

نظامی تا قبل سرمایه داری که موانع عمده ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب میشوند، استثمار اقتصادی و سیاسی که بر میلیونها تن از توده های مردم اعمال میشود و دیکتاتورهای مریای و عنان گسیخته ای که به مثابه جزء لاینفک روستای سیاسی سرمایه داری وابسته، توده وسیع مردم را در نا آگاهی و انقیاد نگه داشته است، پرولتاریای ایران تمس توانده هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد.

۱- بدین جهت سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران (اقلیت)، سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را در جهت براندازی سلطه امپریالیسم و یگانگت اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه را به منظور تسهیل شرایط برای گنار به سوسیالیسم وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد.

۲- انقلاب ایران بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریای سوسیالیستی محسوب می گردد.

۳- جمهوری دمکراتیک خلق که حاصل قیام مسلحانه توده ها و تبلیسور اراده آنها محسوب می گردد، یک دمکراسی توده ای است که در آن اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده ها جایگزین بوروکراسی، ارتش، پلیس و کلیه نیروهای مسلح حرفه ای میگردد، از مردم نخواهد شد.

۴- از پیروان جمهوری دمکراتیک خلق:

- ۱- ارتش، پلیس، سپاه، کمیته ها، بسیج، ژاندارمری و کلیه نیروهای مسلح حرفه ای مجزا از مردم منحل خواهند شد و تسلیح عمومی خلق و ارتش توده ای جایگزین آنها خواهد گردید.
- ۲- تمام دستگاه بوروکراتیک هرچند خواهد شد و اعمال حاکمیت مستقیم توده ها از طریق شوراهای که به مثابه نهادی مقننه و مجریه هر دو عمل می کنند، برقرار خواهد شد.
- ۳- سیستم انتخاباتی مفاضا تمبرخواهد افتاد و انتخابی بودن کلیه مناصب مفاضا تا جایگزین آن خواهد گردید، صاحب مناصب آن حقوقی برابر با متوسط دمکراتیک کارگران هر دریا فت نخواهند کرد.
- ۴- سیستم قضایی موجود منحل می گردد و دادگاههای خلق ایجاد خواهد شد.

در بررسی بخش جداگانه برنامه، بهنگام توضیح سرمایه داری ایران

دیدید که این سرمایه داری تحت شرایط ویژه تاریخی عصر تسلط سرمایه مالی در مقیاس جهانی یعنی امپریالیسم و در محیط سیاسی و اجتماعی و بیژنه ایران توسعه یافته است. این حقیقت را بریافتیم که سرمایه داری ایران طی یک روند طولانی و تدریجی، کند و آرام با وابستگی به امپریالیسم تسلط گردید. نتیجه ای که از بررسی این سرمایه داری مشخص شد اینست که وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا بدست می آید اینست که اولاً - پیروان طولانی و تدریجی تسلط شیوه تولید سرمایه داری که همراه با یک رشته رفرف های بوروکراتیک و با لایه منجر به برجای ماندن بسیاری از بقایای نظامات ما قبل سرمایه داری در عرصه های مختلفاً اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گردید که بصورت موازی بر سر راه توسعه کامل اقتصادی، رشد نیروهای مولده و بسط همه جانبه مبارزه طبقاتی در آمدند، در عین حال بخش عظیمی از مطالبات دمکراتیک توده های وسیع مردم متحقق نگردد.

ثانیاً - سلطه امپریالیسم و وابستگی سرمایه داری ایران به عللی که قبلاً توضیح داده شد، فقط پیشرفت اقتصادی را کند و عقبماندگی را تشدید نمود بلکه عموم توده های را که در معرض استثمار، استثمار و قارتا میریاب.

لیسم فرا گرفته اند به مقابله ای جدی تریا امپریالیسم برانگیخت و تالیات فدا میریالیستی را در میان مردم ایران تشدید نمود.

ثالثاً - از آنجا که در سرمایه داری وابسته ایران به علل زیر دیکتاتورهای مریای و عنان گسیخته مجزای لاینفک روستای سیاسی است:

۱- این علت که سلطه امپریالیسم و استثمار و وحشیانه کارگران توسط بورژوازی داخلی و بین المللی و نیز مهار و کنترل تالیات فدا میریالیستی عموم توده ها، سلب هرگونه آزادی سیاسی و حقوقی دمکراتیک و توسل به قهر و سرکوبی را می طلبد.

۲- انقش منحصر بفرد دولت در امپریالیسم و تمرکز درآمدهای کلان حاصل از نفت در دست دولت که آنرا بصورت یک قدرت تیر و مندا قیام می آورد، است. مسبب می گردید که قدرت دولتی از استقلال نسبی پیشتری برخوردار گردید و قشر محدودی از طبقه حاکمه بدون نیاز به کل طبقه، به ارتش و بوروکراسی متکی گردید و حاکمیت ملامت کمزور استیاد می بخورد میگرد.

۳- برجای ماندن بسیاری از بقایای نظامات ما قبل سرمایه داری در روستای سیاسی به علت ضعف ارتجاعی بورژوازی، امری که در دوران جمهوری اسلامی با استقرار حکومت مذهبی به نقطه اوج خود رسیده است.

لذا این دیکتاتورهای مریای و عنان گسیخته به سلبی ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی، شروریسم و سرکوبی به فقط توده های وسیع مردم را در جهل و نا آگاهی نگه داشته و به سرکوبی موانع بر سر راه تشکیل و آگاهی طبقه کارگر در آمده بلکه در عین حال تالیات دمکراتیک و آزادیخواهانه را وسیعاً در میان توده های مردم برانگیخته است.

تحت این چنین شرایطی که سرمایه داری وابسته ایران موانع متعدد عینی و ذهنی بر سر راه انجام فوری انقلاب سوسیالیستی و استقرار بلادرنگ دیکتاتور پرولتاریا قرار داده است و به علاوه توده های وسیع مردم ایران دارای تالیات دمکراتیک و فدا میریالیستی هستند، پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری و بلادرنگ خود را

انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا قرار دهد بلکه مقتضای استقرار حکومت انقلابی - دمکراتیک و آزادیخواهانه است.

فدا میریالیستی در دستور کار قرار می گیرد که شرایط برای گنار به سوسیالیسم تسهیل خواهد کرد. از آنجا که طبقه کارگر با اقتار دیگری که به این تحولات علاقمند و نرنتابیج آن سهم و ذی نفعند، دارای اراده واحدی میشوند و منافع مشترک، هدف مشترک و عمل مشترک را بر آنها قرار می دهد، اکنون

این سوال پیش می آید که کدامیک از طبقات و اقشار غیر پرولتر منافعشان در این تحولات است و تا کجا میتوانند طبقه کارگر را در امر انجام وظایف انقلاب یاری دهند؟

در ایران که سرمایه داری مدتهاست به شیوه تولید مسلط تبدیل شده و بورژوازی سالهاست که قدرت مفاضا سر را در دست گرفته است، طبقه سرمایه دار نه تنها هیچگونه ملاحظه ای به تغییر و تحولات انقلابی - دمکراتیک و فدا میریالیستی ندارد بلکه مستقیم و آشکارانه مقابل این تحولات ایستاده است. علت آن نیز کارطوری روشن است، نظام سرمایه داری وابسته ایران تا مین کننده منافع و اهداف این طبقه می باشد هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک لزوماً منافع این طبقه و بورژوازی بین المللی را به خطر می افکند، بنا بر این تمام قوا از موجودیت این نظام دفاع می کنند، بورژوازی برای اینکه از موجودیت نظام سرمایه داری حاکم بر ایران دفاع کند منافع و اهداف استثمارگران و استثمارگران خود را تا مین نماید، مدافع دیکتاتورهای مریای و عنان گسیخته و سلب آزادیهای سیاسی و حقوقی دمکراتیک مردم است. بنا بر این طبقه ای بغایت خند دمکراتیک و ارتجاعی است، در عین حال از آنجا که بنا به هیئت ارتجاعی و ضد انقلابی اش بقای سلطه طبقاتی خود را در حفظ بقایای نظامات گذشته در عرصه های اجتماعی و سیاسی می بیند و بر افتادن این بقایا را تهدید مستقیم برای منافع خود می بیند، لذا مدافع برجای ماندن بقایای نظامات گذشته است. بورژوازی ایران نه فقط با دمکراسی سیاسی بلکه با دمکراتیزه شدن اقتصاد ایران که

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

هرچند در ایران یعللی که فوقا ذکر شد خرده بورژوازی به تحولات دمکراتیک و ضد امپریالیستی علاقمند است، اما همین وضعیت طبقاتی خرد بورژوازی در محدودیت و ناپیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی ایران نیرو خود را نشان می دهد. فی المثل در ایران انجام وظایف انقلاب و ایجاد یک حکومت و ایجاد دمکراتیک، مستلزم خرد شدن و برچیده شدن ماشین دولتی ارتجاعی - بوروکراتیک موجود و ایجاد یک ماشین دولتی دمکراتیک است. تردیدی نیست که خرده بورژوازی در معرض ستم، سرکوب و فشار این دستگای دولتی قرار دارد. علیه آن مبارزه می کند و منافع اقشار را دیکال آن در برچیده شدن این دستگای قرار دارد، اما نه فقط خرده بورژوازی بنا بر این هیئت طبقاتی، تزلزل سیاسی، خودقادربه در هم شکستن این دستگای نیست بلکه نمایندگان آگاه آن بویژه قشر فوقانی خرده بورژوازی که با هزاران رشته مرئی و ناهمبستگی این دستگای مرتبط اند مخالفت برچیده شدن کامل آن هستند.

در زمینه مبارزه ضد امپریالیستی هم از آنجا که خرده بورژوازی مالکیت خصوصی دفاع می کند، در مبارزه علیه انحصار اتا امپریالیستی و سرمایه های بزرگ تا آنجائی پیش می آید که به تقدس مالکیت خصوصی لطمه ای وارد دنیا یی دو حال آنکه در ایران سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصاد در پیوند ارگانیک با نظام سرمایه داری موجود قرار دارد و بر این اساس ختن قطعی سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی اقتصاد تنها با دگرگونی تمام مناسبات موجود یعنی با گذار به سوسیالیسم امکان پذیر است. در اینجا است که محدودیت مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی نیز آشکار می گردد و در عین حال نشان داده می شود که این نیرو تا کجا میتواند در مبارزه علیه امپریالیسم متحد طبقه کارگر باشد. آنچه که در مورد محدودیت و ناپیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی گفته شد بهیچوجه در این حقیقت تغییری پدید نمی آورد که با این وجود خرده بورژوازی در نخستین مرحله انقلاب متحد طبقه کارگر محسوب می گردد. چرا که در این مرحله هیچ بحث و صحبتی از الغاء مالکیت خصوصی نیست. حتی مواردی که ملی کردن سرمایه های بزرگ داخلی و انحصار را تبیین المللی متضمن منافع فوری برای خرده بورژوازی است و این نیرو مستقیماً از تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی سود می برد. بنا بر این منافعش در این است که طی این مرحله جانب پرولتاریا را بگیرد و با پرولتاریا علیه بورژوازی متحد شود. تا کید بر ناپیگیری دمکراتیسم خرده بورژوازی و محدودیت مبارزه ضد امپریالیستی این نیرو و از این زاویه حاصل می شود. اهمیت است که حتی در نخستین مرحله انقلاب ایران پیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی طبقه کارگر که ملایم زخرده بورژوازی متمایز گردد و در عین حال از آنجا که هدف پرولتاریا بسیار اثرات زیکرشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی است، بر خصلت موقتی و مشروط این همبستگی و وحدت تاکید شود.

علاوه بر آنچه ذکر شد هنگام بررسی نقش و موقعیت خرده بورژوازی در انقلاب ایران و موضع آن در قبال تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی باید یک واقعیت دیگر اشاره کرد و آنرا مدنظر قرار داد. از آنجا که در ایران شیوه تولید سرمایه داری مدت ها است که به شیوه تولید مسلط تبدیل شده و بورژوازی قدرت را در دست گرفته است، از آنجا که یک تحت یک چنین شرایطی تحقق اهداف دمکراتیک ضد امپریالیستی و انقلاب مستلزم فراتر رفتن از محدوده های یکجا معی بورژوازی معمولی و اقدامات ضد سرمایه داری است، لذا اقشار مختلف خرده بورژوازی در قبال تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی موضع واحدی اتخاذ نمی کنند و واکنش یکسانی از خود نشان نمی دهند. در حالی که اقشار پائینی و میانی خرده بورژوازی در مبارزه برای این تحولات روش محکمتری اتخاذ می کنند و از موضع پرولتاریا ایران در قبال این تحولات جانبداری می نمایند و خواهان حل مسائل بشیوه ای انقلابی و دمکراتیک هستند و بنا بر این نیروی انقلابی و دمکراتیک محسوب می شوند، قشر فوقانی خرده بورژوازی اعم از دهقانان و خرده بورژوازی سنتی و جدید شهرها به علت اینکه از وضعیت با لنسبه خوب و مرفهی برخوردار است و به علت اینکه پیوندها و قرابت بسیار نزدیکی با

می تواند به بودی نسبی در وضعیت توده های مردم پدید آورد و بتکار عمل را بدست توده ها بسپارد، مخالفت است. چرا که این امر نیز تهدید مستقیمی علیه منافع چپا و لگرا نه و غارتگران آن محسوب می گردد. علاوه بر این از آنجا که منافع طبقاتی بورژوازی ایران با بورژوازی بین المللی، سرمایه مالسی و با نتیجه سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی گره خورده است و نتیجه بدین طریق میتوانند کارگران ایران را بشکل وحشیانه ای استثمار کنند و سودهای هنگفتی بجیب بزنند، متحد بورژوازی بین المللی و منافع سلطه امپریالیسم بر ایران محسوب می گردد. اما سرمایه امپریالیسم با ناکاه این طبقه میتواند سلطه خود را حفظ کند و به اهداف استثمارگران و غارتگران جامه عمل پوشد. لذا این طبقه پایگای اجتماعی امپریالیسم در ایران محسوب میشود و از آنجا که هر مبارزه ای علیه امپریالیسم نمی تواند، از مبارزه علیه این طبقه بمناب پایگای اجتماعی امپریالیسم جدا باشد، لذا در مقابل مبارزه ضد امپریالیستی توده های مردم قرار می گیرد. نتیجه اینکه بورژوازی ایران یک طبقه ضد انقلابی محسوب می گردد که حتی در نخستین مرحله انقلاب ایران، دشمن هرگونه تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی است. در مورد ملاکین و زمینداران بزرگ نیز وضع بر همین منوال است و آنها نیز یک نیروی ضد انقلابی و دشمن انقلاب محسوب می شوند. اما در مورد اکثریت عظیم خرده بورژوازی شهر و روستا وضع متفاوت است. خرده بورژوازی در ایران زیر فشار و ستم شدید سرمایه های بزرگ داخلی و بین المللی قرار دارد، و ما خانه خراب میشود و شرایط مانعی زندگی اش وخیم تر می گردد. از این رو در مقابل بورژوازی بزرگ داخلی و بورژوازی بین المللی قرار گرفته و نیروی ضد امپریالیست محسوب می گردد. علاوه خرده بورژوازی ایران که توسط ماشین دولتی موجود در معرض ستم و سرکوب قرار دارد و از بی حقوقی رنج می برد مخالفت و شین دولتی ستم و سرکوب و رژیم ضد دمکراتیک و سرکوبگر حاکم بر ایران است. از این رو زیر قرائی یک حکومت دمکراتیک و تحقق آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم دفاع می کند و منافع یک رشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران است. اما این موضع خرده بورژوازی در قبال تحولات دمکراتیک - ضد امپریالیستی و کلا انقلاب ایران هنگامی که ملا منطبق بر واقعیت خواهد بود که اولاً موقعیت طبقاتی خرده بورژوازی بدرستی درک شود و ثانیاً خط و مرز کاملاً صریح و روشنی میان اقشار مختلف خرده بورژوازی و موضع هر یک در قبال این تحولات ترسیم گردد. با پیدا این حقیقت را همواره مدنظر داشت که خرده بورژوازی بنا به وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود در جامعه سرمایه داری بمناب به نیروی که بین دو طبقه اصلی جامعه یعنی بورژوازی و پرولتاریا قرار دارد، دارای ماهیتی دوگانه است و از این رو نیروی ذاتا نا استوار و متزلزل محسوب می گردد. خرده بورژوازی از یکسو منافع مالکیت خصوصی است و در آرزوی بورژوازی شدن بسر می برد و از سوی دیگر در معرض فشار سرمایه های بزرگ و کلاماً نیست خوب بخودی جامعه سرمایه داری و ما خانه خراب می گردد و به صفوف طبقه کارگر رانده می شود. از این رو ما در یک بیم و امید بسر می برد. "امید رسیدن به صفوف طبقه ثروتمند و بیم از تنزل یافتن به شرایط پرولتاریا" و یا حتی بینواییان... این طبقه که مالکان و کادرسا علی است و احساس ناامنی و با مقدار تملک نسبت معکوس دارد - بشدت در نظر تنش متزلزلی می باشد." (۱) یعنی این موضع اقتصادی و طبقاتی خرده بورژوازی که سبب می گردند نتواند به یک نیروی از نظر طبقاتی و اجتماعی مستقل و استوار تبدیل گردد، در وضعیت سیاسی و نیز منعکس می گردد و از آن یک نیروی بی ثبات می سازد. نیروی که در مبارزه سیاسی هم تا بتقدم، استوار و پیگیر نیست و بنا به سرشت طبقاتی خود متزلزل و نا استوار است. بنا بر این خرده بورژوازی نمی تواند اقتصاد و سیاست را بشیوه خودش پیش برد و در تحلیل نهائی یا تحت رهبری بورژوازی یا طبقه کارگر قرار می گیرد. "کلیه تلاشها که خرده بورژوازی بطور اعم و دهقانان با لایخص بعمل آورده اند برای آنکه از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را بشیوه خودشان هدایت نمایند تا کنون همه بشکست انجامیده است یا تحت رهبری پرولتاریا و یا تحت رهبری سرمایه داران - شق ثالثی وجود ندارد." (۲)



بورژوازی را رد و پیش از همه اقشار خرده بورژوازی در آرزوی بورژوا شدن بسر می برد، لذا نیروی بغایت محافظه کار روسا زشکار محسوب می گردد. قشر فوقانی خرده بورژوازی هنگامی که زیر فشار سرمایه ها یبزرگ داخل می و انحصارات بین المللی، ماشین دولتی موجود دیکتاتور و اختناق قرار می گیرد، با تزلزل و تردید جانبدار تحولات دمکراتیک و ضد امپریالیستی می گردد، اما محض اینکه طبقه کارگر و عموم توده ها مردم به راه حل انقلابی - دمکراتیک برای انجام این تحولات روی می آورند، به هراس می افتد، به ما در بورژوازی پناه می برد و راه بندوست و سازش با بورژوازی را در پیش می گیرد. از این رو قشر فوقانی خرده بورژوازی از نظر طبقاتی یک نیروی بینا بینی است که نمی توان آنرا یک نیروی بالنسبه ثابت قدم صفا انقلاب بحساب آورد.

اما طبقه کارگر که در اساس بخاطر برداشتن نظام طبقاتی سرمایه داری، محور هرگونه استثمار و ستم و ایجا دیکتاتورانه کمونیستی مبارزه می کند، به لحاظ موقعیت طبقاتی و تاریخی اش، حتی در نخستین مرحله انقلاب، پیگیرترین و استوارترین نیروی انقلاب محسوب می گردد. این طبقه فاقد هرگونه وساطت تولید است، بیش از همه طبقات و اقشار جامعه از بی حقوقی رنج می برد و بشکل وحشیانه ای توسط بورژوازی داخلی و بین المللی استثمار می شود. بنابراین هیچ قید و بندی او را به جامعه موجود و حفظ آن پیوند نمیدهد و اهل سازش و مصالحه بر سر اهداف انقلاب نیست. طبقه کارگر در مبارزه بخاطر دمکراسی و آزادی و ایجا دیکتاتورانه دمکراتیک در ایران پیگیرتر از همه مخالفین رژیم است. تنها این طبقه طالب پیگیرترین دمکراسی و دشمن تمام باخبر پیگیر همه موسسات ارتجاعی و ضد دمکراتیک است چرا که ستمگری سیاسی و فقدان آزادی و دمکراسی تا شورش برای این طبقه بیش از همه طبقات و اقشار است و مانع از آن می گردد که تعدیلی در وضعیت این طبقه صورت بگیرد. پرولتاریا بیش از همه طبقات و اقشار جامعه به آزادی و دمکراسی نیاز دارد، چرا که تنها این آزادی و دمکراسی است که بوی امکان می دهد بهتر متشکل شود و بمنافع طبقاتی خود آگاه گردد تا به اهداف طبقاتی و تاریخی خود جامعه عمل بپوشاند. بنابراین هر چه آزادی و دمکراسی کامل تر و پیگیرتر باشد شنبه طبقه کارگر است. از همین رو است که طبقه کارگر با پیگیری تمام و تمام خواستار درهم شکسته شدن سرنوشتی ماشین دولتی سرکوبگر و ستمگر موجود است و از ایجا دیکتاتورانه دولتی جدید و یک حکومت حقیقتاً دمکراتیک دفاع می کند که حقوق دمکراتیک و آزادی های سیاسی مردم را به پیگیرترین وجه ممکن تضمین کند. طبقه کارگر علاوه بر اینکه پیگیرانه از دمکراسی سیاسی دفاع می کند، مدافع پیگیر دمکراتیک نیز گردان قضا در ایران در نخستین مرحله آنست. چرا که این امر نیز منافع عموم توده های مردم را مدنظر دارد و در عین حال شرایط را برای گذار به سوسیالیسم نیز تسهیل خواهد کرد. در زمینه مبارزه ضد امپریالیستی و انجام بکوشش تحولات و اقدامات ضد امپریالیستی نیز هیچ طبقه و قشری پیگیری پرولتاریا را دارا نیست. پرولتاریای ایران دشمنان را به آخر پیگیری امپریالیسم و بورژوازی ایران مینماید به متحد و پیگانه داخلی امپریالیسم محسوب می گردد. از این رو در همان نخستین مرحله انقلاب نیز خواستار را دیکتاتورانه ترین و قطعی ترین اقدامات ضد امپریالیستی است. همه این حقایق تأییدی است بر اینکه انقلاب ایران تنها تحت رهبری استوار و سازش ناپذیر طبقه کارگر میتواند به فرجام پیروزی منتهی شود. تجربه درسرا سر جهان بین حقیقت را مکرر ثابت رسانده است و فرجام تلخ و سفاک انقلاب اخیر ایران نیز با زهم نشان داد که پیروزی انقلاب در گرو رهبری طبقه کارگر قرار دارد. اما همانگونه که گفته شد در این مرحله از انقلاب، اقشاری از خرده بورژوازی نیز به تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران ذی علاقه اند و متحد طبقه کارگر در انقلاب محسوب میشوند بدون ائتلاف با این اقشار، طبقه کارگر نمی تواند وظایف خود را به انجام برساند و اهداف انقلاب را محقق سازد. لذا پرولتاریا باید خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی (خرده بورژوازی قشرهای میانی و پائینی) را بخود ملحق

سازد، خرده بورژوازی محافظه کار روسا زشکار (قشر فوقانی خرده بورژوازی) را خنثی نماید و بیطرف سازد، بورژوازی را که تجسم قدرت سیاسی آن جمهوری اسلامی است، سرنگون نماید و با استقرار دیکتاتورانه دمکراتیک - انقلابی کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا یعنی یک حکومت انقلابی - دمکراتیک و انجام وظایف بلاد رنگ انقلاب، نخستین مرحله انقلاب را بفرجام برساند. این درحقیقت وظیفه سیاسی فوری طبقه کارگر محسوب می گردد، اما همین که طبقه کارگر با ایجا اقشار غیر پرولتاریا متحد شود و مقدمتاً دیکتاتورانه انقلابی - دمکراتیک، کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهری را برقرار سازد، بیان این حقیقت است که انقلاب ایران در مرحله نخست یک انقلاب سوسیالیستی نیست بلکه یک انقلاب دمکراتیک توده ای محسوب می شود که دارای خصوصیات خاص خویش می باشد و از انقلابات بورژوازی نیز متمایز است. انقلابی که نیروهای محرکه آنرا توده مردم، کارگران، و خرده بورژوازی را دیکتاتورانه تشکیل می دهد و برای اینکه بفرجام پیروزی منتهی شود بر سرانگیز با انجام وظایفی است که از همان آغاز از محدودی های جامعه بورژوازی فراتر می رود. این مسئله را چگونه میتوان تبیین کرد؟ آیا میتوان گفت که انقلاب ایران یک انقلاب بورژوازی است نیست، اما هنوز یک انقلاب سوسیالیستی هم نیست؟ برای اینکه زمینه تاریخی این بحث را دنبال کنیم، به یکی از پلیمیک های لنین علیه منشویکها بازمی گردیم که با استناد به پاسخ کاوتسکی به سوال پلخانف، آغاز می گردد: " هنگام بررسی سوال پلخانف از کاوتسکی مبنی بر اینکه ۱- "خصلت عام" انقلاب روسیه چیست؟ بورژوازی یا سوسیالیستی؟ میگوید اولاً این سوالات نمونه ظریفی از متافیزیک هستند... "یا آری یا نه هر چیز جز این است مایه شرم است" یا اینها آن، یا انقلاب بورژوازی یا انقلاب سوسیالیستی بقیه را میتوان بر آن حتی بشیوه قیاس از "جواب" صلی استناد کرد "و اما می دهد "کاوتسکی می نویسد: "خوب است بفهمیم که بسوی اوضاع و مسائلی که ما نوینی رو نیم که هیچیک از الگوهای قدیمی با آن تطبیق نمی کند. "کاوتسکی با این گفته در پاسخ به پلخانف درست به هدف میزند: "خصلت عام انقلاب ما بورژوازی نیست یا سوسیالیستی؟ کاوتسکی می گوید بین الگو قدیمی است، سوال نمیتواند بین صورت مطرح باشد. این روش ما رکیبیتی نیست. انقلاب روسیه بورژوازی نیست زیرا بورژوازی یکی از نیروهای محرکه جنبش انقلابی روسیه را تشکیل نمی دهد و انقلاب روسیه سوسیالیستی نیست زیرا یقیناً نمیتواند به دیکتاتورانه پرولتاریا یعنی حکومت پرولتاریا بگردد. سوسیالیسم دمکراتیک میتواند در انقلاب روسیه به پیروزی برسد و بدین منظور تلاش کنند. لیکن پیروزی در این انقلاب نمیتواند پیروزی پرولتاریا بگردد. اینها بگردد که در تمام دوره مبارزه انقلابی منافع مشترک پیدا وجود دارد. این اظهارات کاوتسکی تا بیاید در خاشا نی است از تکتیکهای جناح انقلابی حزب سوسیالیسم دمکراتیک روسیه یعنی تکتیکهای بلشویکها. " (۳) این حقایق هنگام مطرح شده است که هنوز تغییرات عظیم و دورانی است که با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در مقیاس جهانی پدید آمد، بوقوع نییوسته بود. امروزه در اوایل قرن بیستم و در نتیجه تحولاتی که در مقیاس جهانی بفرجام پیروزی و سوسیالیسم صورت گرفته و بورژوازی در مقیاس جهانی نه فقط به یک نیروی ارتجاعی تبدیل شده بلکه مدافع و مواضع خود را به نفع پرولتاریا از دست می دهد، اما مسائل کلاسیک و جدیدتری رو برو هستیم.

در انقلاب ایران نه فقط بورژوازی رهبر و یا یکی از نیروهای محرکه جنبش انقلابی نیست، بلکه طبقه ای بغایت ارتجاعی و ضد انقلابی است که با هرگونه تحول انقلابی در ایران دشمنی می ورزد. در اینجا نیروهای محرکه جنبش انقلابی را کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی تشکیل می دهند و نخستین شرط پیروزی انقلاب رهبری طبقه کارگر و برقراری فوری یک دیکتاتورانه انقلابی - دمکراتیک است. انقلاب بورژوازی یا انتقال قدرت سیاسی از

زنده باد سوسیالیسم

پیوسته انقلاب را از یکدیگر جدا کند. انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران را میتوان به دلائل متعدد در مقوله انقلابات پرولتری قرار داد. در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران رهبری در دست طبقه کارگر است. دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک یا دمکراسی توده‌ای، یک شکل دولت گذار به دیکتاتور پرولتاریاست. درهم شکستن ما شین دولتی کهنه و تلاش برای ایجاد یک ما شین دولتی جدید و انجام برخی مطالبات دیگر از محدودده های یک جامعه بورژوازی فراتر می رود، و اینکه کلاً نخستین مرحله انقلاب یک مرحله گذار به سوسیالیسم محسوب می شود همگی دلائلی است مبنی بر اینکه، انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران در مقوله انقلابات پرولتری قرار دارد.

در انقلاب ایران حتی اشکال مبارزه نیز که ابزار سرنگونی رژیم اند یعنی اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه، اشکال مبارزه پرولتری و مختص انقلابات پرولتری هستند.

پس از این توضیحات اکنون باید دید که وظایف فوری و بلند رنج انقلاب ایران کدامند و برنا مه عمل حکومت انقلابی - دمکراتیک که با سرنگونی جمهوری اسلامی قدرت را بدست خواهد گرفت چیست؟ همانگونه که پیش از

این اشاره کردیم اصلی ترین وظیفه‌ای که انقلاب ایران در نخستین مرحله خود با آن روبروست سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران و استقرار یک حکومت انقلابی - دمکراتیک یعنی یک دمکراسی توده‌ای است. ترکیب طبقاتی این حکومت را کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی شهر و روستا تشکیل می دهند. این حکومت از نظر خصلت سیاسی یک دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک است. در اینجا یک دمکراسی توده‌ای حاکم می گردد و توده های مردم

با درهم شکستن ما شین دولتی موجود به اعمال حاکمیت مستقیم می پردازند. بنا بر این، این قدرت حاکم نه از نوع دولت طراز زهن و جمهوری دمکراتیک پارلمانی بعنوان یکی از اشکال آن بلکه از نوع دولتها طراز زونین است که مشخصات اصلی آن عبارتند از: "۱- منیع قدرت - قانونی نیست که قبلا در پارلمان مورد بحث قرار گرفته و بتصویب رسیده باشد بلکه ابتکار مستقیم توده های مردم از پائین و در محلها و با اصطلاح رایج "تصرف" مستقیم است. ۲-

تسلیم مستقیم تمام مردم بجای پلیس و ارتش که موسساتی جدا از مردم و در نقطه مقابل مردم هستند. در شرایط وجود این قدرت، نظام امور در کشور توسط خود کارگران و دهقانان مسلح و خود مردم مسلح حفظ می شود. ۳- مستخدمین دولت و دستگاه بوروکراتیک نیز یا جای خود را به قدرت بلاواسطه ناشیه از خود مردم میدهند و یا حداقل تحت کنترل مخصوص قرار می گیرند و تنها انتخاباتی می گردند بلکه با اولین درخواست مردم قابل تعویض خواهند بود.

یعنی تا مقام عاملین ساده تنزل مینماید و ز قشر ممتاز را ای "مقاماتی" با حقوق آنها از حقوق معمولی یک کارگر خوب بالاتر نخواهد بود. " (۴) این نوع عالی تر و برتر دمکراتیک تر دولت است که ما آنرا در ایران جمهوری دمکراتیک خلق می نامیم. بدون ایجاد یک چنین قدرت حاکم ای انجام هیچیک از وظایف اصلی انقلاب حتی در نخستین مرحله آن امکان پذیر نیست.

بنا بر این در انقلاب ایران پرولتاریا در اتحاد با خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی، جمهوری اسلامی را از طریق یک قیام مسلحانه سرنگون می کند، ما شین دولتی موجود را درهم می شکند و از طریق برقراری یک دمکراسی توده‌ای که در آن اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده های از طریق شوراها می شود هم‌مناظر آنها می‌گردد و هم مجریه عمل می‌کنند و نیز تسلیح عمومی خلق و ایجاد ارتش توده‌ای جمهوری دمکراتیک خلق را مستقر می سازد. در اینجا قدرت دولتی در اختیار رما بیندگان انتخابی توده‌هاست که در هر زمان بوسیله انتخاب کنندگان قابل عزل می‌باشند و صاحب منصبان و مستخدمین دولتی حقوقی برابر متوسط دستمزدها را در هر دریا فت خواهند کرد. در اینجا دیگر "دمکراسی توده‌ای از محدودده دمکراسی بورژوازی فراتر رفته است. در اینجا است که آزادی عقیده و بیان، آزادی تشکل، آزادی مطبوعات، آزادی خلق در سازماندهی و هدایت امور عمومی و دولتی، حق مردم در انتخاب نمایندگان و ما موربین دولتی

و غیره بصورت شعاع و حرف مفت در نمی آید بلکه امر خود توده‌ها می‌گردد

دست یک طبقه است و رگ بدست طبقه است و رگ دیگر خاتمه می‌پذیرد، در حالیکه در انقلاب ایران نه بحث و صحبتی از تعویض یک طبقه است و رگ با طبقه است و رگ دیگر است چرا که قدرت سیاسی می‌باید از دست یک طبقه است و رگ خراج شود و در دست کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی شهر و روستا قرار گیرد. حفظ این قدرت، تداوم آن و تحقق اهداف انقلاب مسئله درهم شکستن ما شین دولتی کهنه و ایجاد یک ما شین دولتی دمکراتیک را می‌طلبد، بنا بر این مسئله برخلاف انقلابات بورژوازی، صرفاً انتقال قدرت از یک دست به دست دیگر نیست. بلکه فراتر رفتن از محدودده های جامعه بورژوازی و ایجاد دولت طراز زونین مطرح است.

انقلاب بورژوازی با جا روب کردن بقایای نظامات ما قبل سرمایه - داری زمینه را برای بسط و توسعه سرمایه داری فراهم می‌کند و با این اقدام وظایف خود را به انجام می‌رساند، در حالیکه در انقلاب ایران نه بحث و صحبتی از رشد و توسعه سرمایه داری میتواند در میان ما شونده محدود شدن، در محدودده های جامعه بورژوازی.

اصولاً ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، آغاز عصر انقلابات پرولتری و شکل گیری یک اردوگاه از کشورهای سوسیالیستی دیگر ضروری نیست که اولاً اشکال تکامل کلاسیک طی شود و ثانیاً گذار به سوسیالیسم مستلزم درجه بالائی از رشد نیروها می‌مولده و توسعه سرمایه داری باشد. امروزه حتی در عقب مانده ترین کشورها که مناسبات ما قبل سرمایه داری در آنها حاکم است میتوان تحت رهبری طبقه کارگر از طریق طی نمودن راه رشد غیر سرمایه داری به سوسیالیسم گذار نمود. این حقیقتی است که لنین و کمینترن بر آن صحنه گذار شدند، و تجربه نیز درستی آنرا با ثبات رساند. اما در مورد آن دسته از کشورها می‌تواند که شیوه تولید سرمایه داری در آنها مسلط شده است نظیر ایران،

اما بنا به یک رشته علل عینی و ذهنی، پرولتاریا نمیتواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا قرار دهد، بلکه مقدمتاً انجام یک رشته تحولات انقلابی - دمکراتیک در دستور کار قرار می‌گیرد، در اینجا نیز با ایجاد از طریق یک رشته اقدامات انتقالی که دیگر اقداماتی بورژوازی - دمکراتیک محسوب نمی‌شوند، اما هنوز اقداماتی سوسیالیستی هم نیستند بلکه گام‌هایی

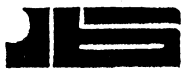
به سوی سوسیالیسم محسوب می‌شوند، شرایط را برای گذار بلاوقفه به سوسیالیسم فراهم ساخت. در انقلاب ایران نیز هر چند که بقایای نظامات ما قبل سرمایه داری در عرصه های مختلف اقتصاد، اجتماعی و سیاسی وجود دارند و جا روب کردن آنها و با نتیجه تحقق مطالبات بورژوازی - دمکراتیک یکی از وظایف انقلاب ایران محسوب می‌گردد، اما این فقط بخشی از وظایف

انقلاب است و بخش مهمتر آن تحقق یک رشته مطالبات انقلابی - دمکراتیک، یا اقدامات انتقالی است که بدون آنها انقلاب نمی‌تواند به فرجام پیرومندش برسد. این اقدامات زمینه را نه برای رشد و توسعه سرمایه داری بلکه برای گذار به سوسیالیسم هموار می‌سازد. مسئله مهم این است که این حقیقت درک شود که در ایران بورژوازی یک طبقه ضد انقلابی و ارتجاعی است که با بسط از

اریکه قدرت بزرگشیده شود. سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی با سرمایه داری ایران پیوندناگسستگی دارد، و از اینرو مبارزه علیه امپریالیسم نمیتواند مبارزه علیه نظام سرمایه داری جدا باشد. بنا بر این نه هموار کردن راه برای توسعه و رشد سرمایه داری بلکه هموار کردن راه برای گذار به سوسیالیسم از طریق یک رشته اقدامات انقلابی - دمکراتیک یا بعبارت دیگر انتقالی میتواند انقلاب را به سرانجام پیرومندش برساند. آنچه که در مورد تفاوتهای انقلاب ایران حتی در نخستین مرحله آن با انقلابات بورژوازی گفته شد، نشان می‌دهد که

انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران هر چند هنوز یک انقلاب سوسیالیستی نیست، چرا که هیچ اقدام سوسیالیستی بلاواسطه‌ای را معمول نمی‌دارد و دیکتاتور پرولتاریا را بفره برقرار نمی‌نماید، اما یک انقلاب بورژوازی نیز محسوب نمی‌شود.

انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران در حقیقت یک مرحله انتقالی به سوسیالیسم است و هیچ دیوار چین و دره ژرفی نمی‌تواند بین دو مرحله به هم



بمعنای نجات توده‌ها از حتمت‌کش خرده بورژوا از قیدستم و استثمای اقتصادی دولت است. چرا که دولت در ایران نه فقط پاسدار منافع بورژوازی خصوصی داخلی و بین‌المللی است و از این جهت توده‌ها را خرده بورژوا را در معرض فشار اقتصادی قرار می‌دهد بلکه خود بعنوان یک سرمایه‌دار بزرگ، آنها را تحت فشار وستم اقتصادی قرار می‌دهد. علاوه بر این چون حفظ دستگاه عریض و طویل دولتی موجود مستلزم هزینه‌های بسیار کلانی است که این هزینه‌ها اکنون بردوش توده‌هاست و از طریق مالیات‌های مختلف و استثمای رزحمتکشان تأمین می‌شود لذا درهم شکستن این ماشین دولتی همه توده‌ها را می‌رساند. توده‌ها را وسیع خرده بورژوازی را از فشار این هزینه‌ها از سنگین نجات خواهد داد. اینک منافع اکثریت عظیم توده‌ها را خرده بورژوا در درهم شکستن ماشین دولتی قرار داده اینک این نیروی بهمراه طبقه کارگر علیه این دستگاه مبارزه می‌کند حقیقتی است که تجربه انقلاب ۵۷ نیز آنرا عملاً ثابت رساند. بنا بر این خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی می‌تواند تحت رهبری طبقه کارگر سهمی در این درهم شکستن ماشین دولتی ایفا کند و در محدوده دمکراسی توده‌ای در بنای دولت جدید نقش داشته باشد. لنین خاطر نشان می‌سازد: "اگر ما متشکل شویم و کارترویجی خود را با لیاقت انجام دهیم، آنگاه نه فقط پرولتاریا بلکه توده‌ها نیز با ما متحد خواهند شد. ما موربین دولتی تعویض ناپذیر و ممتاز زوارتنش مجزا از مردم مخالفت خواهند کرد و زیدوما هیت نوع جدید دولت هم فقط در همین است." (۷) متجاناً از یک قرن پیش یعنی در شرایطی که هنوز اینهمه تحولات انقلابی در مقیاس جهانی بوقوع نپیوسته بود و پرولتاریا در بخشی از جهان قدرت را در دست نگرفته بود، ما رکن در آن شرایط نیز شرط مقدماتی هر "انقلاب خلقی واقعی" را درهم شکستن ماشین دولتی می‌دانست.

لنین در ۱۹۱۷ در برابر مخالفین اپورتونیست حزب بلشویک با این نظر ما رکن در نامه‌ای به کولگمان استناد می‌کند و چنین نتیجه‌گیری می‌نماید: "تا نیا تذکر فوق‌العاده عمیق ما رکن حاکم از اینک نهاد ما شین بوروکراتیک و نظامی دولتی "شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی" است، شایان دقت خاصی است. این مفهوم انقلاب "خلقی" زربانها رکن عجیب بنظر میرسد و چه بسا ممکن بود پلخا نویسنده‌ها و منشویکهای روس، این پیروان استرووه که میخواستند ما رکن بیست‌خنده شوند، این گفته ما رکن را "اشتباه لفظی" علامت نمایند. آنها ما رکن بیست‌خنده را مورد چنان تحریف لیبرال مآبانه بیمقداری قرار داده اند که برایشان جز تقابل بین انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتری چیز دیگری وجود ندارد تا زه این تقابل را هم بشیوه بینهایت مسرود و بیروحوئی درک می‌کنند.

اگر بعنوان مثال انقلاب‌های سده بیستم را در نظر گیریم آنگاه البته با یدهم انقلاب پرتغال و لوهم انقلاب ترکیه را بورژوازی بدانیم. ولی نه این‌ونه آن هیچیک انقلاب "خلقی" نیست زیرا توده خلق، اکثریت عظیم آن نه در این‌ونه در آن انقلاب بطور فعال، مستقل و با خواست‌های اقتصادی و سیاسی خود برآمدن می‌شود و ندا شده اند. برعکس، انقلاب بورژوازی سال‌های ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ روس، با آنکه دارای آن کامیابی‌های "درخشانی" که گاهی نصیب انقلاب‌های پرتغال و ترکیه شده است نبود، مع الوصف بدون شک انقلاب "خلقی واقعی" بود زیرا توده خلق، اکثریت آن یعنی ژرف‌ترین "قشرهای پایینی" اجامه که پشتشان در زیر فشار وستم و استثمای رده‌ها شده بود، مستقل برآمدند و در تمام جریانی انقلاب مهرو نشان خواست‌های خود و تلاش‌های خود را که هدفش بنای جامعه نوینی بسبک خود بجای جامعه منهدم شونده بود باقی‌گذاشته اند.

در هیچیک از کشورهای قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمی‌داد. انقلاب "خلقی" یعنی انقلابی که واقعاً اکثریت را به جنبش جلب نماید، فقط وقتی میتوانست آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در برگیرد. در آن زمان این دو طبقه بودند که "خلق" را تشکیل می‌دادند. دو طبقه نامبرده را این موضوع متحد می‌سازد که هر دو آنها بتوسط "ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی" در معرض ستم، فشار و استثمای رکن قرار

که ابتدا رکن را در دست دارند، قوانین را خود تصویب می‌کنند، آنرا اجرا می‌نمایند، خودکنترل امور را برعهده دارند و انتخاب‌شدگان در مقابل موکلین خود جا بگوه‌تند. پس در اینجا موسسات انتخابی، اصل انتخابی و تمام آزادیهای سیاسی به کالترین و پیگیرترین شکل ممکن بمرحله عملی و اجرا درمی‌آیند. "موسسات انتخابی سرجای خود باقی می‌مانند و لوسی پارلمانتاریسم بمثابه یک سیستم خاص و تقسیم کار منقنه و مجریه و برخورداری نمایندگان از یک موقعیت ممتاز از دیگر در اینجا وجود ندارد." (۵) در اینجا دیگر سروکار ما با یک جمهوری پارلمانی بورژوازی نیست بلکه با یک جمهوری دمکراتیک خلق و دولت طراز نوین سروکار داریم." (۶)

جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از نوع دولت پرولتریست که هم‌بنا توجه به وظایف نخستین مرحله انقلاب و نیروهای محرکه آن، ممکن، عملی و ضروریست. و هم برای انتقال به دیکتاتور پرولتاریا و سوسیالیسم. در عین حال جمهوری دمکراتیک خلق برنامهای انقلابی پرولتاریا را در این مرحله انقلاب، زبرنامه‌های اپورتونیستی چپ و راست متعاض می‌سازد. اپورتونیسم را ستبرای سرپوش‌گذارند بر اپورتونیسم خود مدعی می‌شود که چون در نخستین مرحله انقلاب ایران علاوه بر طبقه کارگر، خرده بورژوازی نیز در انقلاب مشارکت دارد، لذا نمی‌توان هیچ بحث و صحبتی از درهم شکستن ماشین دولتی موجود و جمهوری دمکراتیک خلق بمیان آورد، بلکه فقط میتوان از استقرار یک جمهوری پارلمانی که بر تارک آن مجلس موسسان قرار دارد سخن گفت و برای آن مبارزه کرد.

در پاسخ به این جریانی که در حقیقت معتقدند، انقلاب ایران در مرحله نخست یک انقلاب بورژوازمکراتیک است که نباید از محدوده‌های جامعه سرمایه‌داری و آن حدودی که برای بورژوازی با صلاح لیبرال پذیرفتنی است فراتر رود یا بدگفت: خیر! انقلاب ایران هر چند که در نخستین مرحله خود یک انقلاب سوسیالیستی نیست، اما یک انقلاب دمکراتیک توده‌ای یعنی یک "انقلاب خلقی واقعی" است و شرط مقدماتی هر "انقلاب خلقی واقعی" بویژه امروزه در ربع آخر قرن بیستم درهم شکستن ماشین دولتی کهنه موجود است. اینجا درست ما به یکی از مواردی برخورد می‌کنیم که انقلاب محدودهای جامعه بورژوازی فراتر می‌رود و انقلاب دمکراتیک توده‌ای را از انقلابات بورژوازی متعاض می‌سازد. اپورتونیست‌ها در استدلالهای خود برای اینکه ظاهر علمی و ما رکن بیستی به نظرات اپورتونیستی خود بدهند، برنا پیگیری دموکراتیک خرده بورژوازی انگشت می‌گذارند و بر این مبنا مدعی می‌شوند که چون خرده بورژوازی در انقلاب ایران مشارکت دارد، نمی‌توان از درهم شکستن ماشین دولتی سخنی بمیان آورد. در این مسئله جای هیچگونه تردید و چون چراغی نیست که هیچ طبقه و قشر دیگری حتی را دیکالترین بخش خرده بورژوازی پیگیری پرولتاریا را در دفاع از دمکراسی ندارد و دمکراتیک خرده بورژوازی نه مقایسه با دمکراتیک پرولتری نا پیگیر است. بر همین مبنا خرده بورژوازی نه سال‌ها در هم شکستن ماشین دولتی کهنه را دارد، و نه خود میتواند این ماشین را در هم شکند. چرا که رسالت درهم شکستن ماشین دولتی برعهده طبقه کارگر قرار دارد. اما از این حقیقت چنین نتیجه نمی‌شود که در ایران یعنی در جایی که انقلاب دمکراتیک توده‌ای تنها تحت رهبری طبقه کارگر میتواند پیروزی بی‌نامد، اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شدیداً در معرض فشار، ستم و سرکوب ماشین دولتی قرار دارند، اکثریت عظیم دهقانان و خرده بورژوازی شهری، یعنی خرده بورژوازی دمکراتیک و انقلابی نمی‌توانند در اتحاد با طبقه کارگر و تحت رهبری این طبقه نقشی در این درهم شکستن ماشین دولتی داشته باشند. بالعکس از آنجاییکه در ایران خرده بورژوازی دمکراتیک و انقلابی شدیداً در معرض فشار و ستم سیاسی و اقتصادی دستگاه دولتی قرار دارد، منافعش در درهم شکستن این دستگاه قرار دارد. درهم شکسته شدن ماشین دولتی هم بدلائل سیاسی و هم اقتصادی بفرع خرده بورژوازی دمکراتیک و انقلابی است. از نظر سیاسی، این درهم شکستن خرده بورژوازی را از سرکوب، بی‌حقوقی، و کلا ستم سیاسی نجات خواهد داد و دومهم تر اینکه قدرت انقلابی کارگران، دهقانان و دیگر رزحمتکشان را مستحکم خواهد ساخت. از نظر اقتصادی، درهم شکستن ماشین دولتی

قرار داد که توده‌ها مردم نه در پی ایجا دجمهوری پا رلما نی بلکه در پی ایجا د دولتی از طرا زنون بودند. بنا بر این در برابر ادعای توجیه‌گران نظم موجود که از مترقی بودن نهادها ی پا رلما نی در ایران سخن می‌گویند، باید گفت که تجربه انقلاب نشان داد که مردم کدام نهاد را مترقی و کدامیک را ارتجاعی میدانند. ما دیگر به بحث در پیرامون این مسئله نمی‌پردازیم که در ایران بنا بیکرشته علل اقتصادی و سیاسی و نقش بغایت ارتجاعی بورژوازی، دیکتاتوری عریا نو عنانگسیخته جزءلایفک روبنا ی سیاسی و ما شین دولتی موجود است، بنا بر این اگر ما شین دولتی موجود حفظ گردد، در ایران جمهوری پا رلما نی حتی در حد نظام‌های پا رلما نی موجود در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، نمی‌تواند شکل بگیرد. اگر توده‌های مردم در انقلاب آینده ایران نیز موفق نشوند تحت رهبری طبقه کارگر ما شین دولتی موجود را درهم شکنند و یک جمهوری دمکراتیک خلق ایجا دنمایند، حتی نمی‌توانند مطالبات صرفاً بورژوا-دمکراتیک را متحقق سازند، تا چه رسد به اقدامات انقلابی - دمکراتیک و پیروزی انقلاب پس برخلاف یاه سرائی‌های مدافعین جمهوری پا رلما نی بورژوازی، استقرار جمهوری دمکراتیک خلق نه فقط در مرحله کنونی انقلاب امری ممکن و عملی است بلکه ضرورت آن تا بدان حد است که بدون آن حتی تحقق اهداف انقلابی - دمکراتیک و ضدامپریالیستی ممکن نیست.

جمهوری دمکراتیک خلق در عین حال که مرزبندی انقلابی پرولتاریا را در مرحله کنونی انقلاب با اپورتونیسیم راست مشخص می‌سازد، در همان حال مرزبندی انقلابی پرولتاریا با اپورتونیسیم چپ نیز محسوب میگردد.

اپورتونیسیم "چپ" که هیچگونه توجهی به شرایط عینی و ذهنی و تناسب واقعی طبقات در ایران ندارد، هدف فوری پرولتاریا را انقلاب سوسیالیستی می‌داند و از برقراری فوری و بلادرنگ دیکتاتوری پرولتاریا و جمهوری شوروی دفاع می‌کند. سازمان یکبار در سال ۶۰ حساب خود را با طرفداران این جریان تسویه کرد. امروزه نیز در ایران جز معدودی ترسکیست کسی صریحاً از این نظر دفاع نمی‌کند، با این وجود هنوز محافل یا فت میشوند که بشکل پوشیده‌ای مدافع همین نظر هستند. آنها ظاهراً از ضرورت فوری و بلادرنگ انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا سخنی نمی‌گویند، اما شعاع جمهوری شوروی را بجای جمهوری دمکراتیک خلق قرار میدهند. هر چند در اساس جمهوری دمکراتیک خلق از نوع دولت پرولتریست و از این جهت تفاوتی با کمون و جمهوری شوروی ندارد، اما یکی از اصلی‌ترین وجوه تمایز میان جمهوری دمکراتیک خلق با دمکراسی توده‌ای با جمهوری شوروی در این است که جمهوری شوروی شکلیتاً ریخاً مشخصاً از دولت پرولتریست است که استقرار آن با سلطه یکپارچه پرولتاریا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا همراه است. بقول لنین: "جمهوری شوروی بمثابه عالی‌ترین نوع دولت از نقطه نظر دمکراسی، شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است." (۹) و از همان آغاز به عملی کردن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا می‌پردازد، نظیراً تحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. حال آنکه جمهوری دمکراتیک خلق از نوع دولت پرولتریست است که از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی آغاز می‌گردد و به دیکتاتوری پرولتاریا ختم می‌شود. یعنی دمکراسی توده‌ای برخلاف جمهوری شوروی با دیکتاتوری پرولتاریا آغاز نمی‌گردد و بی‌فوری تا انجام وظایف دیکتاتوری پرولتاریا را در برابر خود قرار نمی‌دهد. در اینجا دولت مقدمتاً شکلی از قدرت دمکراتیک خلق، توده مردم، کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی است که هدفش قبل از هر چیز انجام بیکرشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضدامپریالیستی است و تنها با انجام بیکرشته اقدامات انتقالی است که به سلطه یکپارچه پرولتاریا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و انجام وظایف سوسیالیستی گذار می‌کند. در اینجا دولت در حقیقت نوعی دولت انتقالی به دیکتاتوری پرولتاریا است. بقول تروئین شین: "بین دیکتاتوری مقدمه دیکتاتوری پرولتاریا است و شرایط مناسب برای تولد آن فراهم می‌کند. در تاریخ جوامع بشری دیکتاتوری کارگران و دهقانان جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریا است." (۱۰) این تجربه دمکراسی‌های توده‌ای در آسیا و اروپای شرقی است. در اینجا دیگر نیازی نیست که به برخی وجوه تمایز دیگر از جمله

گرفته اند. خورد کردن این ما شین و در هم شکستن آن - اینست آنچه که منافع واقعی "خلق"، منافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را در بر دارد. این است "شرط مقدما تی" اتحاد آزادانه دهقانان تهنی دست پرولتاریا و بدون چنین اتحادی دموکراسی پایدار نبوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است. بطوریکه میدانیم کمون پارسی هم که در نتیجه بیکرشته علل داخلی و خارجی به هدف نرسید، برای تحصیل یک چنین اتحادی راه خود را هموار میکرد. بنا بر این وقتی ما رگس از "انقلاب و قعاً خلقی" سخن می‌گفت، بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (ا و در باره این خصوصیات بسیار مکرر سخن میگفت)، با دقتی هر چه تمامتر تنها سب و واقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره‌ای اروپای سال ۱۸۷۱ در نظر میگرفت. از طرف دیگر مدلل مینمود که "خورد کردن" ما شین دولتی آنچه نیست که منافع کارگران و دهقانان ایجا ب می‌کنند و آنها را با یکدیگر متحد میسازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که عبارت است از ختن "انگل" و تعویض آن با یک چیز تازه. (۸)

همانگونه که می‌بینیم لنین در این گفتار خود تصریح می‌کند که مفهوم انقلاب "خلقی" یک "شتباه لفظی" از سوی ما رگس نیست، بلکه منظور انقلابی است که "هم پرولتاریا و هم دهقانان را در بر بگیرد." لنین انقلاب ۱۹۰۵-۷ روسیه را یک نمونه از انقلابات خلقی مورد نظر ما رگس معرفی میکند، و در توضیح بحث ما رگس می‌افزاید در ۱۸۷۱ دو طبقه کارگران و دهقانان "بودند که" خلق را تشکیل می‌دادند و آنچه که این دو طبقه را متحد می‌سازد این است که در معرض ستم، فشار و استثمار ما شین بوروکراتیک - نظامی قرار می‌گرفتند. "وقتی ما رگس از "انقلاب و قعاً خلقی" سخن می‌گفت، بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند" تنها سب طبقات را در نظر می‌گرفت و "مدلل مینمود که خورد کردن ما شین دولتی آنچه نیست که منافع کارگران و دهقانان ایجا ب می‌کند و آنها را با یکدیگر متحد می‌سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که عبارت است از ختن "انگل" و تعویض آن با یک چیز تازه." این بحث لنین نیز پاسخ روشنی است به کسانیکه میخواهند از مشارکت خرده بورژوازی در انقلاب مستسکی برای حفظ و دفاع از ما شین کهنه و ارتجاعی - بوروکراتیک دولتی دست و پا کنند. بالعکس بحث و استدلال لنین این حقیقت را هر چه بیشتر روشن می‌کند که در ایران نیز ستم، فشار، استثمار و سرکوب ما شین دولتی موجود نیز یکی از موضوعات اصلی است که کارگران را با اکثریت عظیم دهقانان و خرده بورژوازی شهری، در یک کلام خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی متحد می‌سازد و دو وظیفه خورد کردن ما شین دولتی را در برابر آنها قرار میدهد. البته ما این حقیقت را نیز مدنظر داریم که خرده بورژوازی در محدوده معینی یعنی در چارچوب دمکراسی توده‌ای میتواند در درسا ختن دولت توئین نقش داشته باشد، اما استقرار کامل و تمام دولت طرا زنون، بر افتادن هرگونه نهادها ی بوروکراتیک بطور کامل با دمکراسی سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا و گذار به سوسیالیسم مرتبط خواهد بود.

از آنچه گفته شد بین نتیجه بدست می‌آید که حتی در نخستین مرحله انقلاب، طبقه کارگر نمی‌تواند به استقرار یک جمهوری دمکراتیک پا رلما نی و حفظ دستگاه دولتی بورژوازی رضایت دهد، چرا که این جمهوری یک سیستم سیاسی مناسب برای حفظ سیاست طبقاتی بورژوازی است. از این گذشته با ورود سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم و فرار رسیدن عصر انقلابات پرولتری، بورژوازی در مقیاس جهانی بیک طبقه کاملاً ارتجاعی و ضدامقلابی تبدیل شده که حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های پا رلما نی به ارتجاع سیاسی روزافزون گرا ئیده است. در یک چنین عصری، جمهوری پا رلما نی نیز از نظر تاریخی هرگونه جنبه مترقی خود را از دست داده و بیک پدیده ارتجاعی تبدیل شده است. عصر کنونی، عصر نهادها ی شورائی و دولتهای طرا زنون است. نه فقط از یک بعد جهانی - تاریخی عصر نهادها ی پا رلما نی بسر آمده است بلکه در ایران بشکل مشخص و از نظر سیاسی این نهادها امری منسوخ و کهنه شده بحساب می‌آیند. تجربه انقلاب ۱۵۷ بین حقیقت را در برابر همگان



از صفحه ۵

وحدت رفرمیسم و "لیبرالیسم" را افشاء سازیم

انقلاب و طرفداران آن در این روزها، دربارۀ آزادی داد سخن می‌دهند و از حقوق مردم و ستمی که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بر آنها رفته ویا می‌رود صحبت می‌کنند. جریانهای بورژوازی بمنظور فریب توده‌ها، حتی بنام مردم و بنا م انقلاب صحبت می‌کنند. با اینهمه جریانات بورژوازی اعلام آنکه خود را "لیبرال" بنا مندی "جمهوریخواه" و غیره و یا آنکه خود را طرفدار دوا تشه آزادی و دمکراسی قلمداد کنند، اساساً جریاناتی ضد دمکراتانند که با هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک در جامعه ایران مخالفت می‌کنند. آنها از انقلاب هراس دارند و با جنبش انقلابی توده‌های ضدیت و مخالفت می‌ورزند. خواهان حفظ نظم موجود و حفظ ارگان‌های بوروکراتیک - نظامی موجود هستند، تلاش آنها اینست که با بدست گرفتن رهبری جنبش، انقلاب را به شکست بکشانند. رفرمیست‌ها نیز در اساس دارای یک بینش لیبرالی از تحولات اجتماعی هستند. آنها علی‌رغم آنکه گفتار خود را در الفاظ شبه‌مارکسیستی می‌پیچند، اما تبلیغاً تشان از محدوده لزوم برخی اصلاحات که با بقای پایه‌های اساسی طبقه حاکم همساز است فراتر نمی‌روند و اساس هدفشان خارج ساختن نظام بهره‌کشی از زیر ضرب مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریاست. رفرمیست‌ها در پوشش دفاع از انقلاب و دفاع از منافع کارگران، تلاش می‌کنند انقلاب ایران را در چارچوب تحولات رفرمیستی محدود ساخته و آنرا به بند بکشند. آنان عمال خرابکار بورژوازی در درون جنبش کارگری هستند و سعی می‌کنند کارگران را به دنباله روی از بورژوازی بکشانند. وظیفه‌ای این دسته جات اساساً تبلیغ و اشاعه ایده سازش و

چنین رسالتی را بردوش گرفته‌اند، اکنون فرصتی بدست آورده‌اند تا این وظیفه را با تفاق همپالگی‌های "لیبرال" خودپیش ببرند. از اینجا است که دست‌برآوردی بسوی هم در زمینکند و با تفاق، نامه به پارلمان اروپا می‌نویسند. امضاء کنندگان نامه علاوه بر آنکه اسامی خود را در انتهای نامه قید می‌کنند، توضیحی مبنی بر وابستگی سازمانی امضاء کنندگان "نیز بدان الصاق می‌کنند تا از این طریق، نه بر ادوی افراد، که اتحاد سازمانها را مطرح کرده و زمینه‌های ایجاد یک "جبهه وسیع" را نیز فراهم کرده باشند! چنین است که دوفرا زمنشعبین از حزب توده یعنی "حزب دمکراتیک مردم ایران" (از جمله با یک امیر خسروی)، سه نفر از "جمهوریخواهان ملی ایران" (از جمله حسن نژیبه)، دوفرا از حزب دکرات ایران (از جمله عبدالرحمن قاسم‌لو)، یک نفر از گروه "آزادی کار" (سه نفر از سازمان "اکثریت" (از جمله علی کشتگر) مسئله موضع گیری پارلمان اروپا را بهانه کرده و بخاطر ائتلاف رسمی، در راه تشکیل یک "جبهه وسیع" از همه نیروهای سیاسی مخالف رژیم "که" "اکثریت" مدت‌هاست در آرزوی آن بسر می‌برد گام می‌نهند. بدین ترتیب همکارها و همگامیهای طیف راست و بویژه اکثریت جناح کشتگر با جریانات شبه لیبرالی و خالص بورژوازی به با رمی نشیندوز زمینه اتحاد آشکار "لیبرالیسم" و رفرمیسم را فراهم می‌سازد. آیا آرزوی تصادفات که رفرمیسم و "لیبرالیسم" اینطور با هم کنار می‌آیند و به اقدام مشترک دست می‌زنند؟ خواهیم دید که هیچگونه تصادفی در کار نیست. چرا که بطور کلی بورژوازی بر آنست تا با اتکاء به تاکتیک‌های "لیبرالی" و رفرمیستی در جنبش توده‌ای نفوذ کند، رهبری جنبش را بدست گیرد و آنرا به انحرا فیکشانند. هدف اصلی اپوزیسیون بورژوازی حفظ نظم ارتجاعی - بوروکراتیک موجود، حراست از منافع سرمایه داران و به شکست کشانیدن جنبش انقلابی توده‌ای است. بورژوازی هم اکنون خود را طرفدار

همکاری طبقاتی بجای مبارزه طبقاتی انقلابی و خرابکاری در مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار است. رفرمیست‌ها نیز از جنبش انقلابی توده‌ها و از انقلاب می‌ترسند، از اینرو هم خود را مصروف‌افین می‌کنند که از انقلاب احتراز شود.

می‌بینیم که استراتژی رفرمیسم و "لیبرالیسم" از نظم موجود فراتر نمی‌رود. "لیبرالیسم" و رفرمیسم بعنوان دو گرایش بورژوازی، در عین آنکه از یکدیگر مجزا هستند، اما هر دو تلاش می‌کنند جنبش توده‌ای را از مسیر خود منحرف ساخته و انقلاب را به شکست بکشانند و از نقطه نظر سیاسی توده‌های عملی کاملاً یکدیگر منطبق‌اند. اگر اپوزیسیون - رفرمیست‌ها زمانی در ائتلاف با یک جناح از بورژوازی و بخاطر فرمایشی بسیار رجزئی تن به فروما یگی، آستانبوسی و خیانت‌دادند، امروز در سازش با بخشهای دیگری از بورژوازی و اتحاد با "لیبرالیسم" به ایفای همان نقش سابق مشغولند. بگذار رفرمیسم در اتحاد با "لیبرالیسم" و در خدمت به بورژوازی خیانت‌های تازه‌ای را تدارک ببینند، بگذار "اکثریت" در ضدیت با انقلاب و در راه به شکست کشانیدن آن، به زدوبند در بلا مشغول باشد. بگذار با بورژوازی جمهوریخواه عقدا تصادفی ببندد و رهبری جنبش را بدست بورژوازی بسپارد. کمونیست‌ها اما پیگیرانه انقلاب را در دستور کار خود قرار می‌دهند و برای پیروزی قطعی و مسلم می‌رزمند. کمونیست‌ها با زهم تصریح و تاکید می‌کنند که یگانه تضمین موفقیت واقعی انقلاب و پیروزی آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق اقدام انقلابی توده‌ها، تصرف قدرت از پائین و رهبری طبقه کارگر است. کمونیست‌ها بر این نکته انگشت می‌نهند که شرط ضروری احرا ز رهبری جنبش توسط طبقه کارگر و بفرجام رسانیدن تحولات انقلابی - دمکراتیک، انفرا دوا فشاء جریانات "لیبرالی" و رفرمیستی است. بدون افشاء و انفرا دهمه جانبه رفرمیسم و "لیبرالیسم" پیروزی انقلاب دمکراتیک توده‌ای ممکن نیست.

دفاع می‌نمایند.

منابع

توضیح و تشریح

- ۱- انقلاب و ضد انقلاب در آلمان - انگلس
- ۲- سخنرانی در کنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه - لنین
- ۳- پیشگفتار بر ترجمه روسی جزوه کاتوتسکی "نیروهای محرکه و چشم‌انداز انقلاب روسیه" - لنین
- ۴- دربارۀ قدرت دوگانه - لنین
- ۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۶- نشریه کار، شماره ۲۲۶ دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر
- ۷- وظایف پرولتاریا در انقلاب - لنین
- ۸- دولت و انقلاب - لنین
- ۹- قطعنامه دربارۀ تغییر نام حزب و برنامه حزب - لنین
- ۱۰- چگونه حزب ما را کمیسیم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست - ترون شین

مسئله اتحادها گسترده‌تر در جمهوری‌های دمکراتیک خلق ویا اشکال سیاسی خاص اتحادیه‌ها زیم. در ایران نیز با توجه به تناسبات طبقاتی و وظایف مشخص انقلاب، از آنجا نیکه ترکیب طبقاتی حکومت را در نخستین مرحله انقلاب کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا تشکیل می‌دهند و این حکومت از نظر خصالت سیاسی نه دیکتاتوری پرولتاریا بلکه دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک است که تنها در مرحله بعد به سلطه یکپارچه پرولتاریا خواهد انجامید، لذا جمهوری دمکراتیک خلق بدرستی وظایف و اهداف انقلاب را در مرحله کنونی آن بیان می‌دارد، و یگانه شعار صحیح محسوب می‌شود. کسانی که از هم اکنون شعار جمهوری شوروی را مطرح می‌کنند آگاهانۀ سیاسی نا آگاهانه از برقراری فوری دیکتاتوری پرولتاریا و انجام وظایف سوسیالیستی

بهر حال علیرغم اینکه برنامه همکاریها ی بلندمدت ایران و شوروی چشم انداز روشنی برای اجرا ندارد و هنوز بخشهای وسیعی از این برنامه به مرحله انعقاد قرارداد نرسیده است، جمهوری اسلامی با بهره برداری از قراردادها ی بالفعل منعقد، یعنی قرارداد دبا زرگانی، راه آهن، فروش گاز به شوروی و ترانزیت گاز به اروپا در جهت بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصاد دیش بهره برداری خواهد کرد. این قراردادها در حدی که میتواند به وضعیت

اقتصادی رژیم و تامین درآمدهای او کمک کند، از دیدگاه طبقه کارگر ایران، کمک شوری به سرپا نگهداشتن رژیم محتضری است که بویژه پس از مرگ خمینی، زمینه برای سرنگونی آن فراهم تر شده است. این قراردادها در همان حدی که بروضعیت اقتصادی و سیاسی رژیم تا شیر میگذارد، کمک دولت شوروی به تجهیز رژیم در مقابل کارگران و زحمتکشان ایران و دمیدن در کالبد پیوسیده و متعفن او برای تسدوم استثمای روسرکوب کارگران ایران است.

★ **وحدت جناحها یا تشدید تضادها**

پس از مرگ خمینی، سران حکومت تمامی تلاش خود را بکار بستند تا تا ثیرات مرگ او را بر و خامت اوضاع رژیم پنهان نمایند و انکار کنند. رفسنجانی، خامنه ای، موسوی اردبیلی، احمد خمینی و دیگران، با استناد به "آرامش" اوضاع پس از مرگ خمینی و تعیین خامنه ای به جانشینی وی در کوتاهترین زمان ممکن، چنین استدلال می کنند که مرگ خمینی نه تنها تا ثیر منفی بر وضعیت رژیم برجای نگذاشته، بلکه انسجام درونی آن تقویت شده، تضاد میان جناحها تخفیف یافته و رژیم بیش از پیش برای اوضاع مسلط است.

موقعیت خمینی در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی و این واقعیت که وی از جایگاه و قدرت منحصر به فردی در هرم حکومتی برخوردار بود، بی پایه بودن استدلال سران حکومت را روشن می سازد. مرگ خمینی با توجه به نقشی که وی در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی بازی میکرد، تا ثیرات خود را بر روند زهم گسیختگی و فروپاشی جمهوری اسلامی برجای خواهد گذاشت. امری که شواهد آن از هم اکنون ظاهر شده است.

واقعیت این است که تعیین خامنه ای به عنوان جانشین خمینی، اعلام سازش جناحهای درونی حکومت در شرایط بحرانی پس از مرگ خمینی بود. در آخرین ساعات حیات تنگی خمینی، وحشت از آینده سرا پای دست اندکاران حکومت را فرا گرفته بود. در شرایطی که شکستهای پی در پی سیاسی و نظامی، بحران اقتصادی و سیاسی، رشد نا رضایتی توده ها و انزوا ی بین المللی، حکومت را در چنگال خود می فشردند، خمینی مرد بی آنکه نتوانسته باشد در زمان حیات خود، ذره ای از معضلات حکومت را حل کند و بی آنکه حتی جانشینی برای خود تعیین کرده باشد. در چنین وضعیتی سران حکومت از آن هراس داشتند که کنترل اوضاع را از دست بدهند، سخنان رفسنجانی در این باره بقدر کافی گویاست وی گفت: "مشکل جدی این بود که اگر شب... خبر ارتحال امام را موج و آریه مردم میرساندند ما آمده نبودیم چه اتفاقی خواهد افتاد... کار دشواری بود. یا همان لحظه باید اعلام میکردیم که ممکن بود عواقب ناگوار داشته باشد... مرزهای ما مساله دارد جنگ و مسائلی امنیتی هم بود و اداره جامعه در روزها یی که همه چیز تعطیل می شد هم اهمیت داشت. اولین کار ما این بود، اعضای مجلس خبرگان را احضار کردیم." پس از تشکیل مجلس خبرگان، ساعتها بحث بر سر شورای رهبری با ترکیب ۳ یا ۵ نفره به جانشین رسید، وصیتنامه خمینی هم نتوانسته بود مسئله ای را حل نماید. بنا به همان دلائلی که رفسنجانی توضیح داد، خبرگان

★ **"انتخابات ریاست جمهوری، رژیم را رسوا نمی کند"**

مورد کارگر و طلب شرکت در انتخابات است جمهوری اسلامی گفت یکنفر آمده میگوید من کارگرم، نمیدانم این آقا چطور بخودش اجازه میدهد در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند و با چه روشی می آید وقت شورا ی نگهبان و وزارت کشور را می گیرد.

سخنان این مرتجع عضو شورا ی نگهبان در مورد آن کارگری که به خود جرات داده و داوطلبیست را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری اعلام نموده است، ماهیت رژیم و انتخابات قلابی اش را حتی برنا آگاه ترین اقشار مردم و از جمله همان کارگری که داوطلب کاندیداتوری شده نیز افشا می کند. بدیهی است که کارگر مورد بحث نه یک کارگر آگاه به منافع طبقاتی خود، بلکه یک کارگر حزب الهی است که در ارگانهای وابسته به رژیم نیز دست اندکار است. اما رژیم جمهوری اسلامی حتی کاندیداتوری این کارگر حزب الهی را نیز نمیتواند تحمل کند و عضو شورا ی نگهبان از اینکه این کارگر وقت وزارت کشور و شورا ی نگهبان را تلف کرده، گله میکند. این سخنان به معدود عناصر نا آگاه ماهیت رژیم و آن کارگر نا آگاه به منافع طبقاتی خود و متوجه هم به جمهوری اسلامی نیز ماهیت انتخابات قلابی ریاست جمهوری و حکومت اسلامی را نشان می دهد. وقتی در دمکراتیک ترین جمهوریها ی بورژوازی نیز آزادی و دمکراسی برای مردم و انتخابات رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و غیره توسط مردم، فریبی بیش نیست، در حکومت جمهوری اسلامی که دیکتاتور ی عربیان و خودکامه ای را بر جامعه حاکم نموده است، تکلیف از پیش روشن است. این حکومت که بنا به ماهیت فوق ارتجاعی خود نمیتواند حتی فعالیت احزاب و سازمانهای بورژوازی را تحمل کند و هر مخالفتی را در درون خود هیئت حاکمه نیز بشدت سرکوب میکند، چگونه میتواند به توده مردم آزادی و دمکراسی بدهد و انتخابات دمکراتیکی برگزار نماید. "انتخابات گذشته رژیم نشان داده است،" انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیز همین نشان خواهد داد که سازش بر سر رئیس جمهور از قبیل صورت گیری و سرافتنه و رای گیری از مردم نمایش مضحکی بیش نیست.

از ماهها پیش روشن شده است که در تقسیم قدرت میان جناحهای درونی حکومت، ریاست قوه مجریه به رفسنجانی واگذار گشته است و توازن میان جناحها و دسته بندیهای حکومت سبب شده است "شورای بازنگری قانون اساسی" با انجام اصلاحاتی در قانون اساسی راه را برای تمرکز بیشتر قدرت در دست رفسنجانی بعنوان رئیس جمهور بگشاید. توده های مردم ایران با شناختی که از جمهوری اسلامی بدست آورده اند، از هم اکنون میدانند که انتخابات ریاست جمهوری فریبی بیش نیست و علیرغم خواست آنان در نفی کلیت جمهوری اسلامی و علیرغم اینکه امت حزب الله در روزی - گیری، به چه کسی رای بدهند، نام رفسنجانی از صندوقهای رای بیرون خواهد آمد. اما رژیم جمهوری اسلامی که تزویر و فریب یکی از ارکان اصلی سیاستها ییش را تشکیل می دهد با وجود افشای ماهیت آن نزد توده های مردم، با زهم به عوام فریبی روی می آورد و تلاش میکند که چنین وانمود نماید که رئیس جمهور آینده در انتخابات دمکراتیکی از میان داوطلبین کاندیداتوری ریاست جمهوری، توسط خود مردم انتخاب خواهد شد.

در اواخر خرداد ماه وزارت کشور از داوطلبین کاندیداتوری ریاست جمهوری خواست ظرف مهلت تعیین شده خود را به این وزارتخانه معرفی نمایند. متعاقبا اعلام شد که به دلیل جو دمکراتیک کشور، استقبال وسیعی از فراخوان وزارت کشور بعمل آمده است و بیش از ۳۰ تن از اقشار و طبقات مختلف مردم، داوطلبی خود را برای کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرده اند و در میان داوطلبین استاندندان، دانشجو، طلبه، صاحبان مشاغل آزاد و یک کارگرنیز وجود دارند. چند روز بعد شورا ی نگهبان اعلامیه ای صادر کرد و طی آن صلاحیت ۲ تن از کاندیدها یعنی رفسنجانی و شیبانی را تا بیبگذرد، یک عضو شورا ی نگهبان طی مصاحبه رادیویی در پاسخ این سوال که چرا صلاحیت سایر داوطلبین تا بیبند شده است، به تشریح معیارها و ملاکهای این ارگان برای تعیین صلاحیت داوطلبین پرداخت و از جمله در



یادداشت‌های سیاسی

این نامه، ها شمی رفسنجانی قرار داشت. این نامه تلویحا به احمد خمینی یا دآورمی شده بجای اعلام کاندیداتورریاست جمهوری، به ریاست مجلس قانع باشد.

تمامی آنچه گفته شد و مجموعه وقایع پس از مرگ خمینی، به روشنی نشان میدهد که فقدان خمینی تا ثیرات خود را بر وضعیت رژیم و توازن جناح‌های درونی آن برجای گذارده است. سازش بر سر انتخاب‌نامه‌ای بعنوان رهبر جمهوری اسلامی، که محصول سردرگمی و هراس سران حکومت در مقطع مرگ خمینی بود، خود به عاملی در تشدید اختلافات تبدیل شد. اعتراض شدیداً لحن نمایندگان مجلس به تفویض اختیار انحلال مجلس به خامنه‌ای، در عین اینکه این نمایندگان با خامنه‌ای بیعت کرده و اعلام نموده بودند اجرای او را وظیفه شرعی خود میدانند، تنها اعلام بی‌اعتمادی به رهبر جدید و صوری بودن بیعت با خامنه‌ای بود. علی‌رغم اینکه جناح "روحانیون مبارز" در تفویض و تحولات اخیر درونی حکومت تضعیف شده است اما این جناح ساختنخواهدنشست و نافوذی که در مجلس، ارگانهای سرکوبگر و بوروکراتیک دارد، تلاش خواهد نمود موقعیت پیشین خود را در هیئت حاکمه کسب کند. برخلاف ادعای سران رژیم مبنی بر اینکه پس از مرگ خمینی، وحدت جناحان تقویت شده است، روند واقعیت، تشدید تضادها و تسریع از هم گسیختگی حکومت را نشان میدهد. کمترین یکماه پس از مرگ خمینی، نماینده کرج در مجلس ارتجاع، طی نطق تنذی علیه سران رژیم، استعفاى خود را از نمایندگی مجلس اعلام نمود. این نماینده سران رژیم را "سیرت‌رضا خان" و "صورت مدرس" خواند. حرکات این نماینده مجلس که به گفته کربوبی "سخنگوی یک جریان و مجموعه و طیف است" تأیید این واقعیت است که با توجه به فقدان نقش تعدیل‌کننده خمینی در توازن جناح‌ها، بحران حکومتی تشدید خواهد شد، تشدید بحران حکومتی به بحران سیاسی دامن می‌زند و مانع از آن خواهد شد که رژیم بتواند در شرایط فعلی حتی تعدیلی در وضعیت اقتصا دی پدید آورد. جمهوری اسلامی روند اضمحلال و زهم‌پاشیدگی را سریع‌تر می‌پیماید. مرگ خمینی، ناقوس مرگ جمهوری اسلامی را پرتنین‌تر ساخته است.

شدند. روزنامه‌ها به عکسها و خطا به‌های آنان مزین شدند و بعنوان نخستین اقدام در مقابل اراکی، گلیا یگانی را بعنوان مرجع تقلید مطرح نمودند. در حالیکه روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و رادیو و تلویزیون به انعکاس اعلام حمایت از مرجعیت اراکی پرداختند، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گلیا یگانی را به مرجعیت برگزید و روزنامه رسالت به تبلیغات حول او پرداخت. جناح بازاری پس از تعیین خامنه‌ای به جانشینی خمینی، تلاش نمود با تصویب قوانینی، قدرت خامنه‌ای را افزایش بخشد. "کمیسیون رهبری شورای بازرگاری" طرحی را به تصویب رساند که بموجب آن به خامنه‌ای اختیار داده میشد در صورت لزوم مجلس را منحل نماید و او را کنش شدید نمایندگان مجلس سبب شد این جناح در این عرصه عقب‌نشینی نماید و خامنه‌ای با ارسال نامه‌ای برای هیئت‌رئیس "شورای بازرگاری" از آنان خواست بحث انحلال مجلس را از دستور کار این "شورا" حذف نمایند. تقویت موضع جناح بازاری و برجسته شدن نقش رفسنجانی، تا ثیر خود را بر تضعیف موقعیت "روحانیون مبارز" و "دفتر امام" که موسوی نخست‌وزیر و محتشمی وزیر کشور نمایندگان آن در هیئت دولت محسوب میشدند برجای گذارد. این جناح که تا کنون تحت حمایت خمینی توانسته بود از موقعیت خاصی در درون هیئت حاکمه برخوردار شود، پس از مرگ وی قادر نبود موقعیت پیشین را در درون دستگاه حاکمه داشته باشد. بخصوص اینکه نزوای بین المللی و مجموعه وضعیت رژیم بهمان میزان که دست رفسنجانی را در انجام مانورهای برای خروج از نزوای سیاسی بازمیگذاشت، به تضعیف این جناح انجام میداد. "روحانیون مبارز" پس از مرگ خمینی تلاش کردند با مطرح ساختن احمد خمینی بعنوان یک شخصیت سیاسی، قدرت خود را تحکیم بخشند، اما مجموعه عوامل به زیان آنان عمل نمود. هنگامیکه احمد خمینی بطور غیرمستقیم تمایل خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری اعلام کرد، بیش از ۲۰۰ تن از نمایندگان مجلس ارتجاع نامه‌ای به او نوشتند و از احمد خمینی خواستند که ریاست مجلس را بپذیرد. در اساس امضاکنندگان

تصمیم گرفت بهر نحوه شده مسئله رهبری را در اسرع وقت حل نماید. راهی جز سازش و وجود نداشت. در حالیکه خمینی در وصیت‌نامه‌اش به صراحت قید کرده بود هر نقل قول یا نوشته‌ای که به وی نسبت داده شود، بی اعتبار است، اما به یک نامه که به خمینی منتسب میشد و نقل یکی دو جمله شفاهی از قول وی، زمینه چینی‌هاى لازم برای اعلام سازش بود. نامه خمینی خطا به مشکینی نشان میداد که خمینی معتقد بوده است ضرورتی ندارد رهبر مرجع هم باشد و جملات نقل شده توسط رفسنجانی گواه آن بود که خمینی خامنه‌ای را به عنوان جانشین خود مدنظر داشته است. سخنان رفسنجانی، از سوی موسوی اردبیلی و مشکینی هم تأیید شد و خبرگان خامنه‌ای را با اکثریت قاطع آراء به جانشینی خمینی برگزیدند. پس از انتخاب خامنه‌ای، سران حکومت و ارگانها و نهادهای مختلف با بیعت نمودند و اعلام کردند طاعت از دستورات وی را بر خود لازم میدانند. خلاصه‌اش از مرگ خمینی زمینه را برای مانورهای رفسنجانی نیز فراهم نموده بود، رفسنجانی که در او خرمصر خمینی با توجه به حمایت خمینی از جناح محتشمی و روحانیون مبارز، موقعیت خود را تضعیف شده می‌یافت، تلاش کرد از فرصت پیش آمده حداکثر بهره‌برداری را بنماید و با انجام یک رشته مانورهای میان جناح‌های حکومت، موقعیت فردی خود را تحکیم بخش و در لای سرچناح‌ها قرار بگیرد تا بتواند از موضع برتر، سیاستهای خود را عملی سازد. مجموعه شرایط اقتصا دی و سیاسی حاکم بر ایران و توازن کنونی جناح‌های هیئت حاکمه این امکان را به وی میدهد که ایفاگر چنین نقشی باشد. رفسنجانی دوروز پس از مرگ خمینی، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی صریحاً اعلام کرد تنها کاندیداتورریاست جمهوری است و در صورتیکه به این پست دست یابد، سعی خواهد نمود مسائل و مشکلات اقتصا دی کشور را حل کند. رفسنجانی در این مصاحبه تأکید کرد که جمهوری اسلامی در گسترش مناسبات با امپریالیست‌ها مسئله‌ای ندارد و کافی است آنها از سیاست با یکوت جمهوری اسلامی و تحت فشار قرارداد دن ان دست بردارند.

مرگ خمینی، سازش جناح‌ها بر سر اهدافی بعنوان رهبر، و نقشی که رفسنجانی با مجموعه وضعیت اقتصا دی و سیاسی رژیم میتواند ایفا نماید، تا ثیر خود را بر توازن قوای جناح‌های درونی رژیم برجای گذارد. انتخاب خامنه‌ای، در حقیقت نقش و موقعیت جناح بازار را در هیئت حاکمه تقویت نمود. پس از مرگ خمینی، نمایندگان شناخته شده جناح بازاری که مدت‌ها تحت فشار خمینی و "روحانیون مبارز" و دارودسته محتشمی و نخست‌وزیر، مطرود بودند، صحنه گردان معرکه

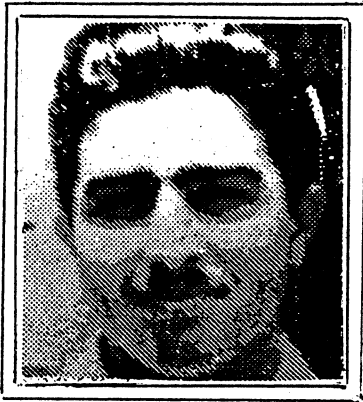
اعضاء، فعالین و هواداران!
برنامه سازمان را در میان توده‌های مردم تبلیغ و ترویج نمائید و در توزیع هر چه گسترده‌تر آن بکوشید

رژیم جمهوری اسلامی را باید بایک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

یادداشت‌های سیاسی



گرانی باد
یاد همیشه جاوید فدائی
خلق رفیق کبیر حمید اشرف



با ریشه های ریخته از خون
در قلب ما درخت تنومندی ست
آغوش برگها بیش
آتشوار
باغ شکوفه های بیش
آتشگون
این یادگار خونین

این خون شاخه گیر
روید روزگاری در قلب های ما
با یاد خون شهیدان هشت تیر
یکروز این درخت
در راه پرفرود و فرازی که می رویم
رنگباری از شکوفه می افشاند
در خون ما
وقتی ز قلب چشمه خون بازمی شود
از آتش چکنده ، به فریادی
آنگاه پنجه های کوی کوچک
از شاخه خمیده خون بازمی کند
پای سپیده ، میوه آزادی

* *

در راه پرفرود و فرازی که می رویم
تا بیده روی منظر خونسوز
طرح ستارگان فدائی
- یک آسمان دلیر -

* *

می تا بدای زمین منظر ، بسوی ما
چشم حمید اشرف ، رزمنده کبیر
در راه پرفرود و فرازی که می رویم
از قلب خونفشان شهیدان هشت تیر

*

گوربا چفا زوی و قرا ردا دها و توافقنا مه های
منعده میان دودولت، به ابزار تبلیغات گسترده -
ای در دست حکومت اسلامی ایران تبدیل شد و ادیو
و مطبوعات دولتی، بخش وسیعی از برنامه ها و
مطالب خود را به بازتاب این سفر، تا شیران بر
روابط ایران و شوروی، و عکس العمل دول
امپریالیست اختصاص دادند. دولت شوروی نیز که
از مسدود شدن پیش برای ورود فرسنگانی به مسکو و
عقد قراردهای اقتصادی وسیعی با جمهوری
اسلامی لحظه شماری میکرد، سفر فرسنگانی به
شوروی را بعنوان سرفصل جدیدی در مناسبات دو
کشور ارزیابی کرد و در ادیو مسکو ضمن تعریف و تمجید
از حکومت اسلامی ایران، به تبلیغ حول اهمیت
گسترش مناسبات میان ایران و شوروی پرداخت.
آنچه روشن است زمینه گسترش مناسبات
جمهوری اسلامی با دولت شوروی مدتی قبل از مرگ
خمینی فرا هم شده بود. نامه خمینی به گوربا چف و
ملاقات شواردناده با خمینی، مقدمات این
گسترش مناسبات بودند. اما جمهوری اسلامی از
نزدیکی با شوروی چه اهدافی را دنبال میکند، چرا
فرسنگانی این مقطع زمانی را برای سفر به شوروی برگزیده
قراردهای منعقد چه تاثیری بر وضعیت حکومت
اسلامی ایران برجای میگذارد و اهداف دولت
شوروی از نزدیکی با جمهوری اسلامی چه هستند؟
حکومت جمهوری اسلامی طی ۱۰ سال
گذشته اثبات کرده است که این رژیم ارتجاعی
و عمیقاً ضد کمونیست، هرگاه که در تنگنا قرار میگیرد،
برای خروج از بن بست سیاسی و اقتصادی و مانور
کردن در مقابل امپریالیست ها، به اردوگاه
سوسیالیسم روی می آورد. این سیاست طی
حاکمیت جمهوری اسلامی با رها بکار گرفته شده
است. اما در این میان سفر فرسنگانی به مسکو از
اهمیت ویژه ای برخوردار بود. وضعیت اقتصادی
رژیم و وضع داخلی و بین المللی حکومت از نظر
سیاسی، اهمیت ویژه ای به سفر فرسنگانی به
شوروی و انعقاد قراردهای میبخشد. این سفر در

در صفحه ۶

★ اهداف فرسنگانی از سفر به شوروی
و تأثیر آن بر وضعیت رژیم

در اوایل خرداد ماه، فرسنگانی همراه
هیئتی از مقامات جمهوری اسلامی راهی شوروی
شد. نتیجه این سفر، علاوه بر توافقات سیاسی،
توافق دولت شوروی و جمهوری اسلامی بر سر یک
برنامه بلند مدت همکاریهای اقتصادی، بازرگانی،
علمی و فنی، اعلام آمادگی دولت شوروی برای فروش
تسلیحات نظامی به حکومت اسلامی ایران و پرداخت
اعتبار به آن بود. برنامه همکاریهای بلند مدت دو
کشور بجز صدور گاز به شوروی و ترانزیت گاز ایران
به اروپا، زمینه های متنوعی از همکاریها در زمینه
انرژی، صنایع نفت، پتروشیمی، گاز، متالوژی،
صنایع مصالح ساختمانی، شیلیات،
کشاورزی، حمل و نقل، مالی،
بازرگانی، آموزش فنی و حرفه ای، همکاری در زمینه
استفاده از جویانه از انرژی اتمی و... را در بر
میگیرد. به گفته مقامات جمهوری اسلامی و آنگونه
که از بیانیه رسمی مشترک دودولت نیز پیداست،
در زمینه همکاریها با شوروی و راه آهن، قرار -
دهای مربوطه نیز میان دودولت به امضاء
رسیده است. پیش نویس قرار داد مربوطه به صدور
سالانه ۳ تا ۳ میلیارد متر مکعب گاز ایران به
شوروی تهیه شده و طرفین متعهد شده اند در مدت
یکماه قرار دادنها را در صورتی که شوروی و ترانزیت
گاز اروپا را به امضاء برسانند. همچنین بیانیه
رسمی مشترک دودولت حاکی از آن است که دولت
شوروی حمایت خود را از موضع جمهوری اسلامی در
آتش بس میان ایران و عراق اعلام کرده است. در
همین بیانیه طرفین توافق خود را بر سر مساله
افغانستان نیز اعلام کردند. " طرفین همچنین حمایت
خود را از افغانستان مستقل، غیر متعهد و اسلامی که با
همسایگان خود را با روابط دوستانه با شدا اعلام
میدارند. "

سفر فرسنگانی به مسکو، استقبال گرم!

برای تماس با:

سازمان چریکهای فدائش خلق ایران (اقلیت)

نامه های خود را در دوشنبه جداگانه برای دوستان
و آشنا یا خود در خارج از کشور ارسال و از آنها
بخواهید نامه ها پتان را به آدرس زیر پست کنند

Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany

کسک های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایید.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam
HOLLAND

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق